



مرکز آموزش های غیرحضوری  
حوزه های علمیه خواران

عقاید خاص شیعه (۲)

ترجمه کتاب:

دروس فی العقائد الخاصه

بالشیعه الإمامیه

مهدی فرمانیان کاشانی

ترجمه درس ۱ تا ۱۶

مترجم: محمد میثم حقیگو



مرکز آموزش های غیرحضوری  
حوزه های علمیه خواهران

---

## شناسنامه درس

---

- **عنوان کلی درس:** عقاید خاص شیعه «۲»
- **منبع درس:** مهدی فرمانیان، دروس فی العقائد الخاصة بالشيعة الإمامية، جزوه در قالب کتاب، فصل دوم، به استثنای درس های ۱۸ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶.
- **نوع محتوا:** ترجمه - کمک آموزشی
- **شماره درس:** ۱ تا ۱۶
- **مقطع تحصیلی:** سطح ۳
- **مترجم:** محمدمیشم حقگو
- **ناظر تولید:** اداره تولید محتوا
- **نوبت تولید:** اول؛ تابستان ۹۶



## فهرست

۵.....	جلسه ۱.....
۵.....	درس سیزدهم.....
۵.....	بدا.....
۷.....	جلسه ۲.....
۸.....	دیدگاه‌های علمای امامیه درباره بداء.....
۹.....	جلسه ۳.....
۱۱.....	سؤال‌ها و شبهه‌هایی درباره اعتقاد به بداء.....
۱۲.....	جلسه ۴.....
۱۲.....	درس چهاردهم.....
۱۲.....	سجده کردن بر خاک.....
۱۴.....	فضیلت بیشتر سجده بر خاک زمین.....
۱۴.....	جلسه ۵.....
Error! Bookmark not defined..... فضیلت تربت حسینی.....	
۱۶.....	جلسه ۶.....
۱۶.....	دلیل اهتمام شیعه، نسبت به سجده بر تربت حسینی.....
۱۸.....	جلسه ۷.....
۱۸.....	درس پانزدهم.....
۱۸.....	توسل به اولیای خدا.....
۱۹.....	آنچه در قرآن درباره توسل آمده است.....
۲۱.....	جلسه ۸.....
۲۱.....	توسل به پیامبران و صالحان.....
۲۲.....	توسل در سیره مسلمانان.....
۲۳.....	جلسه ۹.....
۲۳.....	[ادامه بحث «نمونه‌هایی از سیره مسلمانان درباره شفاعت»].....
۲۴.....	توسط از دیدگاه اهل بیت (ع).....
۲۵.....	اعتراض انکار کنندگان جواز و مشروعیت توسل.....
۲۶.....	جلسه ۱۰.....
۲۶.....	درس شانزدهم.....
۲۶.....	شفاعت.....
۲۸.....	جلسه ۱۱.....
۲۹.....	شفاعت کننده چه کسی است؟.....
۳۰.....	شفاعت شوندگان.....
۳۱.....	جلسه ۱۲.....



۳۱.....	شبهه‌ها و پاسخ‌ها.....
۳۳.....	<b>جلسه ۱۳</b> .....
۳۵.....	خلاصه بحث.....
۳۶.....	<b>جلسه ۱۴</b> .....
۳۶.....	درس هفدهم.....
۳۶.....	زیارت قبرها.....
۳۶.....	دلیل قرآنی بر مشروع بودن زیارت قبرها.....
۳۶.....	دلیل نقلی بر مشروع بودن زیارت قبرها.....
۳۷.....	<b>جلسه ۱۵</b> .....
۳۷.....	دلیل تاریخی.....
۳۸.....	زیارت قبر پیامبر (ص).....
۴۰.....	<b>جلسه ۱۶</b> .....
۴۰.....	وهابیت و زیارت قبر پیامبر (ص).....
۴۰.....	مذهب (روش) اهل بیت (ع).....





## جلسه ۱

## درس سیزدهم

## بداء

//ص ۲۶۶// بداء در لغت به معنای ظاهر شدن بعد از پنهان بودن است، در گفتگوهای عرفی، در مواردی که نظرها و فکرها و غرضها و هدفها و مقصدها تغییر کند استعمال می‌شود. پس گفته می‌شود: فلان رأی را داشت، سپس بداء حاصل شد برای او در آن رأی. روشن است که بداء به این معنا، در درون معنای خود یک جهل سابق و یک علم جدید دارد، که هر دوی آنها در مورد خداوند متعال منتفی است؛ زیرا علم خدای سبحان و متعال، ذاتی و غیر مسبوق به جهل است.

اما هنگامی که در معنای لغوی بداء دقت می‌کنیم، آن را مرکب از دو عنصر می‌یابیم:

۱. جهل پیشین و علم پسین؛

۲. تغییر کردن رأی و غرضها و هدفها در اثر علم ملحق شده.

آنگاه سوال می‌کنیم: کدام یک از این دو عنصر با توحید منافات دارد؛ اولی یا دومی یا هر دوی آنها؟ و آیا می‌توان میان آن دو تفکیک ایجاد کرد، به گونه‌ای که به نوعی از تبدل و تغییر ایمان بیاوریم که ناشی از جهل پیشین و علم پسین نباشد؟

در مورد سوال اول باید گفت: به بدهت ملاحظه می‌کنیم که عنصر اول با توحید منافات دارد، و هیچ مسلمانی نیست که نسبت دادن جهل به خداوند را بپذیرد، و نیازی به ارائه آیات و روایات در این زمینه نیست. در مورد عنصر دوم، اگر تغییر رأی لازمه ذاتی وجود جهل پیشین و آمدن علم پسین باشد، در این صورت عنصر دوم هم با توحید منافات دارد؛ پس همان‌طور که جهل منافات با توحید دارد، هرگونه تبدل و تغییری که به سبب جهل باشد نیز منافات با توحید دارد. اما اگر تغییر رأی در عنصر دوم، لازمه ذاتی وجود جهل پیشین و آمدن علم پسین نباشد، و نیز ناشی از جهل نباشد، بلکه ناشی از عوامل دیگری باشد، در این صورت، عنصر دوم با توحید منافاتی ندارد.

//ص ۲۶۷// بنابراین تغییر رأی و نظر از لوازم ذاتی ظهور علم، و از بین رفتن جهل است. پس همان‌طور که نمی‌توان به خداوند نسبت جهل داد، نسبت دادن تغییر در رأی و نظر به خداوند نیز ممکن نیست. بلکه حتی خود مفهوم رأی و نظر را نمی‌توان به خداوند نسبت داد؛ زیرا این مفهوم با علم حصولی اکتسابی قوام یافته است، درحالی که علم خداوند،

۱. چند نکته درباره این ترجمه: الف) سرفصل آموزشی درس، متن عربی کتاب است و این ترجمه، صرفاً ارزش کمک آموزشی دارد. ب) با توجه به همین رویکرد کمک آموزشی، سعی مترجم بر انطباق حداکثری متن اصلی و ترجمه بوده است؛ در نتیجه التزام به این تطبیق و ظاهر نمودن مرجع ضمیرها و اموری از این دست، گاه از شیوایی سخن فارسی کاسته شده است. ج) در ترجمه آیات قرآن کریم، از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده است. د) مطالب داخل پرانتز (معادل‌های توضیحی) و گروه (توضیحات تکمیلی) و نیز باورقی‌ها از مترجم است.

از نوع حصولی اکتسابی نیست تا گفته شود: این نظر و رأی خدا است؛ بلکه علم خداوند، علمی ذاتی است که متکی به ذات اوست.

پس از واضح شدن جواب از این دو سوال، تلاش می‌کنیم تا نگاهی در قرآن کریم بیفکنیم تا ببینیم آیا آیه‌ای یافت می‌شود که تغییر و تبدیل در امری از امور یا جانبی از جوانب را به خداوند نسبت داده باشد؟ کسانی با شتاب، به پاسخ این سوال مبادرت می‌کنند و می‌گویند قرآن کریم هرگونه تغییر و تبدیل را از خداوند نفی کرده است؛ به دلیل گفتار خدای متعال که فرموده است: «و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی» و «و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت».

اما این پاسخ کافی نیست؛ زیرا حقیقت قرآنی، امری است که از تمام قرآن استفاده می‌شود، و آنچه از بخش معینی از قرآن برداشت شود فقط نیمی از حقیقت قرآنی را نمایان می‌کند. این پاسخ، نیمی از حقیقت قرآنی را بازگو می‌نماید؛ زیرا از بخشی از قرآن کریم استفاده شده است؛ درحالی‌که در قرآن جنبه دیگری از این حقیقت نیز وجود دارد که تغییر و تبدیل را به خداوند استناد داده است. مانند گفتار خداوند که فرموده است: «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و ام‌الکتاب ( لوح محفوظ) نزد اوست» و «و خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در (وجود) خودشان است تغییر دهند». آیه اول دلالت می‌کند بر اینکه خداوند محو و اثبات می‌کند، و این، کنایه از تغییر و تبدیل است. اما آیه دوم تصریح دارد به اینکه خداوند خداوند حال مردم را تغییر می‌دهد، آنگاه که مردم خودشان را تغییر دهند. بنابراین، واقعیت اقتصادی و سیاسی مردم، عبارت است از تقدیرهای ربانی که قابل تغییر است. // ص ۲۶۸ // هنگامی که مردم، واقعیت شخصی و فرهنگی خود را از شرک به ایمان، و از گمراهی به هدایت [و بالعکس] تغییر دهند، دو تقدیر وجود دارد: تقدیر ربانی برای وضعیت مردم در اطاعت، و تقدیر ربانی برای وضعیت مردم در معصیت. پس اگر ایشان اطاعت را انتخاب کنند، تقدیر اول در مورد آنها اجرا می‌شود، و اگر معصیت را انتخاب نمایند، تقدیر دوم اجرا خواهد شد. از همین قبیل است آیات و روایاتی که بر تاثیر برخی اعمال در رزق و اجل‌ها و بلاها دلالت دارد.

این مطلبی است که هیچ‌یک از مسلمان‌ها با آن مخالفتی ندارد. اختلاف در مفهوم بداء، هنگامی رخ می‌دهد که معنای لغوی بداء، که منافی با توحید است، اتخاذ شود؛ اما هنگامی که توجه شود به اینکه مراد از بداء یک معنای اصطلاحی است - که مستلزم نسبت دادن جهل به خداوند نیست - اختلاف برطرف خواهد شد. از نظر شیعه امامیه، منظور از بداء این است که «خداوند سبحان طبق مقتضای معینی، تقدیر خاصی را برای بنده‌اش مقدر نماید؛ سپس طبق مقتضای جدیدی، تقدیر خداوند نیز تغییر کند، و نتیجه عملی معین که بنده بدان اقدام کرده را در او ظاهر نماید؛ درحالی‌که علم خداوند بر این دو وضعیت، پیشی گرفته است». اگر مخالفان بداء از این معنای اصطلاحی آگاه شوند، خواهند دانست که این معنا، مورد اتفاق همه مسلمانان است و اختلاف در بداء، تنها یک نزاع لفظی است.

علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین نوشته است:

در این مساله، اختلاف ما و اهل سنت، لفظی است. ... اگر غیر شیعه اصرار بر این نزاع لفظی دارد و نمی‌خواهد در اطلاق کلمه بداء - هم‌چنان که ما گفته‌ایم - مجازگویی کند، ما نسبت به حکم او تنزل می‌کنیم؛ پس هر لفظی که به‌جای کلمه بداء ترجیح می‌دهد جایگزین نماید، و در مورد برادر مومن خود از خداوند پرهیز نماید.

قبل از ایشان، شیخ مفید فرموده است:

اما کلمه بدهاء را به این دلیل استفاده کردم که دلیل نقلی [منقول] از واسطه‌های بین بندگان و خداوند [یعنی ائمه (ع) با این لفظ] وارد شده است، و اگر دلیل سمعی که صحتش برای من معلوم بود وجود نداشت، به کارگیری این لفظ را اجازه نمی‌دادم. هم‌چنان که اگر دلیل سمعی بر اینکه خداوند غضب می‌کند و راضی می‌شود و دوست می‌دارد و تعجب می‌کند، وجود نداشت، این افعال را بر خداوند اطلاق نمی‌کردم. ولی از آنجا که دلیل سمعی بر این موارد وجود دارد، آنها را مطابق با معنایی که مورد پذیرش عقلی باشد، قبول کردم، و بین من و تمامی مسلمانان، اختلافی در این باره نیست. // ص ۲۶۹ // کسانی که به مخالفت برخاسته‌اند فقط در لفظ مخالفند، نه در غیر آن. من دلیل خودم را در به کارگیری لفظ بدهاء به گونه‌ای بیان کردم تا گفتگو [و مجادله در مخالفت با آن] کوتاه گردد؛ و این مذهب تمام امامیه است؛ و هر کس از مذهب امامیه [در مساله بدهاء] جدا شده، در آنچه از اسم [معنای لفظی] بیان کردم انکار نموده و راضی نشده است، نه در معنای [اصطلاحی] بدهاء.

قبل از شیخ مفید، امام صادق (ع) در تفسیر آیه «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست» فرموده است: هر چیزی که خداوند اراده می‌کند، قبل از آنکه انجام دهد در علم او موجود است؛ چیزی برای او بدهاء (ظهور) نمی‌یابد مگر آنکه در علم او بوده است؛ برای خداوند به سبب جهل، چیزی بدهاء نمی‌یابد.

هم‌چنین امام صادق (ع) فرموده است: نسبت به هر کس که گمان می‌کند برای خداوند، بدهاء حاصل می‌شود در چیزی که عالم به آن نبوده است، تبری جویید.

## جلسه ۲

مهم‌ترین دلایل امامیه در مساله بدهاء، سه دلیل است:

۱. کتاب خداوند، در جایی که فرموده است: «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست» و نیز «تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند از او تقاضا می‌کنند، و او هر روز در شان و کاری است».

۲. تشابه بین بدهاء و مساله نسخ در تشریح؛ چراکه گفته‌اند: نسخ در تکوین همانند نسخ در تشریح است؛ بدهاء نسخ تکوینی است و نسخ بدهاء تشریحی است. پس همان‌طور که مسلمانان نسخ در تشریح را اثبات کرده‌اند - مانند مساله تغییر قبله از مسجد الاقصی به کعبه مشرفه - و هیچ کس در این مساله مخالفت نکرده است، و کسی مطرح نکرده که نسخ در تشریح، مخالف با علم اولی خداوند یا مستلزم ثبوت جهل پیشین باشد، به همین ترتیب، بدهاء نیز تغییری در مخلوقات وجودی است، بدون آنکه مستلزم جهل پیشین یا مخالفت با علم اولی خداوند باشد. پس اگر کسی بر بدهاء اشکال کند، اشکالش بر نسخ نیز واقع می‌شود، و تمام جواب‌هایی که در باب نسخ مطرح شده را می‌توانیم در باب بدهاء نیز بیاوریم، بدون آنکه هیچ فرقی بین دو امر [بدهاء و نسخ] باشد. پس اثبات امکان نسخ تشریحی توسط علمای مسلمین، // ص ۲۷۰ // بدون اینکه مستلزم اشکالی نسبت به ساحت ربوبیت باشد، قابل انطباق با باب نسخ در عالم تکوین و تدبیر [مساله بدهاء] نیز می‌باشد.





۳. تاثیر اعمال در سرنوشت انسان، که یک حقیقت قرآنی مورد تاکید است، علاوه بر تاکید متواتری که در سنت نبوی بر آن شده است. این تاثیر مورد تاکید، عبارت است از اینکه اعمال انسان، شامل ایمان و شرک، و اطاعت و معصیت، و نیکی به والدین و آزار آنها، و بخشش به فقرا و امتناع از بخشش، و صلح رحم و قطع رحم و ...، در رزق و برکت و طول عمر و سعادت موثر است. این امور بارها در قرآن کریم مطرح شده و سنت نبوی نیز در موارد متعددی آنها را تایید کرده است. قرآن کریم همه این امور را در این آیه به طور خلاصه آورده است: «خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در (وجود) خودشان است تغییر دهند». پس کسی که بداء را انکار کند، به ناچار باید بداند که انکارش منجر به انکار چنین حقیقت واضحی می‌شود. بنابراین اگر به این حقیقت واضح ایمان آورده باید بداند که آنچه که بدان ایمان آورده، همان چیزی است که امامیه آن را «بداء» نامیده است.

### دیدگاه‌های علمای امامیه درباره بداء

همین معنا از بداء - نه معنایی دیگر - را علمای متقدم و متاخر امامیه، مورد تاکید قرار داده‌اند. شیخ مفید گفته است:

دلیل نظر امامیه درباره بداء، سمع است، نه عقل ... و مراد از بداء، به دنبال آمدن رأی و واضح شدن امر، بعد از خفای آن نیست؛ زیرا تمامی افعال خداوند که بعد از آنکه موجود نبود، در خلقتش ظاهر شده، از ابتدا برای او معلوم بوده است.

و شیخ طوسی گفته است:

حقیقت بداء در لغت، به معنای ظهور است؛ لذا گفته می‌شود: دیوار شهر برای ما آشکار شد، و دلیل رأی برای ما ظاهر گردید ... اما هنگامی که این لفظ به خدای متعال نسبت داده می‌شود، اطلاق معنایی از آن بر خداوند جایز است و اطلاق معنایی دیگر، جایز نیست. بداء [به معنای قابل استناد به خداوند] همان چیزی است که نسخ افاده می‌کند، و اطلاق بداء بر آنچه نسخ آن را افاده می‌کند همراه با نوعی توسعه دادن (توسّع) است. // ص ۲۷۱ // تمام روایات اهل بیت (ع) که در بردارنده نسبت بداء به خداوند است، بر همین وجه حمل می‌شود، نه بر وجهی که اطلاقش بر خداوند جایز نیست، که عبارت است از حاصل شدن علم، بعد از آنکه این علم وجود نداشت. دلیل اطلاق لفظ بداء بر خداوند، تشبیه است؛ بدین بیان که وقتی برای مکلفان به وسیله دلیل نسخ، چیزی آشکار می‌شود که قبلاً برای آنها آشکار نبود، و علمی حاصل می‌شود که قبلاً حاصل نبود، به این ظهور و حصول برای مکلفان، لفظ «بداء» اطلاق می‌شود.

و سید عبدالله شبّر گفته است:

برای بداء چند معنا است که برخی نسبت به خداوند امکان دارد و برخی ممتنع است. بیشترین استعمال لغوی بداء - به فتح باء [بَ] و مدّ دال [د] - در آشکار شدن شیء بعد از پنهان بودن، و حاصل شدن علم بعد از جهل می‌باشد. امت مسلمان اتفاق نظر دارند که انتساب این معنا بر خداوند ممکن نیست؛ مگر عده کمی که قابل اعتنا نیستند. هر کس اعتقاد به بداء به معنای لغوی‌اش را به امامیه نسبت دهد، بر آنها دروغ بسته، و امامیه از او تبری می‌جوید.

و سید عبد الحسین شرف الدین گفته است:

چکیده آنچه شیعه درباره بداء گفته این است که: خداوند گاه رزق را کاهش می‌دهد و گاه افزایش می‌دهد، و نیز در اجل و سلامتی و بیماری و سعادت و شقاوت و گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها و ایمان و کفر و دیگر چیزها



گاه کاهش یا افزایش می‌دهد، چنان‌که آیه «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و ام‌الکتاب (لوح محفوظ) نزد اوست» مقتضی این امر است ... و جابر آن را از رسول خدا (ص) روایت کرده است، و بسیاری از سلف<sup>۱</sup> به درگاه خداوند دعا و تضرع می‌کردند تا آنها را از سعیدها قرارشان دهد، نه از شقی‌ها. و این مطلب در دعا‌های نقل شده از ائمه ما (ع) به تواتر بیان شده است، و در سنن بسیاری نقل شده است که صدقه دادن به طرز درستش، و نیکی به والدین، و انجام خیر، شقاوت را به سعادت تبدیل می‌کند و عمر را افزایش می‌دهد. در روایت صحیح از ابن عباس آمده است: پرهیز از قدر فایده‌ای ندارد. این همان بدائی است که شیعه به آن قائل است. ایشان در اطلاق کلمه بدهاء بر معنای مورد نظرشان مجاز به علاقه مشابهت به کار برده‌اند ... //ص ۲۷۲// پس نزاع در این مساله بین ما و اهل سنت، یک نزاع لفظی است ... و آنچه شیعه درباره بدهاء، به معنایی که ذکر کردیم می‌گوید، تمام مسلمانان می‌گویند. و شیخ آقابزرگ تهرانی گفته است:

معنای بدهاء در لغت، آشکار شدن رأیی است که نبوده است، و تایید چیزی است که دانسته شده، بعد از عدم علم. این معنای بدهاء برای عموم افراد بشر حاصل می‌شود. اما در مورد خدای متعال، محال است؛ زیرا مستلزم آشکار شدن رأی نسبت به چیزی است که قبلاً نبوده است، به خاطر جهل اولیه به آن، یا به خاطر ناتوانی از آن؛ درحالی‌که خداوند از جهل و عجز، منزّه است ... بدائی که امامیه بدان معتقد است، به معنایی است که لازم است هر مسلمانی اعتقاد داشته باشد؛ در مقابل یهود که می‌گویند خداوند از کار دست کشید و هیچ چیزی از او ظاهر نمی‌گردد. [قرآن اعتقاد آنان را این‌گونه نقل می‌کند که آنها می‌گویند:] «دست خدا بسته است»؛ و در مقابل کسانی که از گفتار یهودیان پیروی کرده و گمان کرده‌اند که خداوند تمام موجودات را یکمرتبه آفرید ... پس از او چیزی به وجود نمی‌آید جز آنچه در مرحله اول ایجاد شد؛ و در مقابل کسانی که معتقدند به عقل‌ها و نفس‌های فلکی و می‌گویند خداوند عقل اول را ایجاد کرد، و خداوند با تصرف عقول، از ملک خودش کنار گذاشته شده است. [هر مسلمانی باید به بدهاء شیعی معتقد باشد؛ زیرا لازم است هر مسلمانی این گفتارها [ی باطل] را نفی کند و معتقد باشد به اینکه: «او هر روز در شان و کاری است».

### جلسه ۳

و علامه مجلسی [درباره بدهاء] گفته است:

ائمه (ع) درباره بدهاء مبالغه کرده‌اند، تا قول یهود را که می‌گویند خداوند از امر و نظام فارغ شده (و کناره‌گیری کرده) رد کنند؛ و نیز برای اینکه رد کنند قول معتزله را که می‌گویند خداوند موجودات را یکمرتبه و به همین نحوه فعلی - که به صورت معدن‌ها و گیاه و حیوان و انسان هستند - آفریده است، و آفرینش حضرت آدم را بر آفرینش فرزندان مقدم نکرده است؛ بلکه تقدم او فقط در ظهور بوده، نه در پیدایش و وجود. معتزله این دیدگاه را از فیلسوفانی گرفته‌اند //ص ۲۷۳// که قائل به عقل‌ها و نفس‌های فلکی هستند و می‌گویند تاثیر حقیقی خداوند، فقط در عقل اول بوده است. آنها خداوند متعال را از ملکش برکنار کرده و

<sup>۱</sup> . سلف به معنای پیشینیان و قدماست و در مقابل واژه خلف، به معنای متاخران، به کار می‌رود. در فرهنگ اسلامی وقتی واژه سلف به کار می‌رود معمولاً صحابه و تابعان و محدثان بزرگ قرن دوم و سوم قمری قصد می‌شود. (رضا برنجکار، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۴۵) [مترجم]

حوادث را به عقل‌ها و نفس‌های فلکی استناد می‌دهند، نه به خداوند باری.<sup>۱</sup>

[کلام علامه مجلسی] بدین معناست که تاکید ائمه (ع) بر بدها، برای باطل کردن هرگونه تفکری است که قدرت و مشیت خداوند را به حد معینی محدود ساخته است، و برای اثبات این مطلب است که قدرت و مشیت او، از تمامی جهات، حقیقتی مطلق است؛ حتی از جهت قدری که خود خداوند در عالم تکوین و خلقت و تدبیر و ربوبیت، مقدر نموده است. [و برای اثبات اینکه] تقدیر خداوند نسبت به این قدرها، او را در مقابل آنها فاقد اراده و اختیار نمی‌کند. هم‌چنین بدها، برای تاکید بر اختیار و اراده انسان مطرح شده است؛ با بیان این مطلب که در قدر الهی یک لوح محفوظ وجود دارد که تغییری نمی‌پذیرد، و لوح دیگری وجود دارد که لوح محو و اثبات است و خداوند مقدر نموده که از هنگام بدها، مطابق با اعمال انسان در دنیا، قابل تغییر باشد.

گویا عقیده بدها به عنوان مکملی برای عقیده قضا و قدر آمده است؛ پس برای اینکه غلو و افراط در عقیده قضا و قدر را دفع نماید، و این عقیده به گونه‌ای اتخاذ نشود که به معنای سلب اختیار از خداوند و از انسان گردد، لازم است با عقیده بدها - که تاکید می‌کند قدر الهی به مرز سلب اختیار از خداوند و از انسان نمی‌رسد - تکمیل گردد.

و به لحاظ تربیتی ملاحظه می‌کنیم که عقیده بدها دارای اثر تربیتی در ساختار زندگی انسان<sup>۲</sup> است. علامه مجلسی، این اثر را در تکمیل کلامش بیان کرده؛ آنجا که گفته است:

پس ائمه (ع) آن را [اقوال نقل شده از یهود و معتزله را] نفی کرده و اثبات نموده‌اند که خداوند هر روز در شأنی است؛ از قبیل نابود کردن چیزی و به وجود آوردن دیگری، و میراندن شخصی و زنده کردن دیگری، و ... تا بندگان التماس و درخواست و اطاعت از خدا و تقرب به او با آنچه امور دنیا و آخرتشان را اصلاح کند را ترک نکنند، //ص ۲۷۴// و هنگام صدقه دادن به فقرا و صلح ارحام و نیکی به والدین و انجام معروف و احسان، به طول عمر و افزایش رزقی که بر انجام این قبیل کارها وعده داده شده، امیدوار باشند.

و از این جهت [تربیتی] عقیده بدها در تصدیق‌آمیز و مثبت بودن، هم‌سان عقیده توبه و شرایط قبولی آن نزد خداوند است. پس همان‌طور که توبه - به لحاظ بستن روزنه‌های یأس و ناامیدی شدید، و بازکردن درهای آرزو و امید، و ایجاد روحیه تغییر و آمادگی برای اصلاح - اثری مثبت در زیربنای انسان دارد، بدها نیز چنین تاثیری در زندگی انسان دارد؛ بلکه بدها یکی از لوازم توبه و اعمالی نظیر آن است؛ چراکه از لوازم توبه اعتقاد به این مطلب است که قلم خداوند بعد از ثبت [گناه] در لوح محو و اثبات خشک نمی‌شود؛ بلکه خداوند سبحان می‌تواند آنچه را می‌خواهد محو کند یا اثبات نماید، و هرکس را می‌خواهد سعادت‌مند یا بدبخت نماید؛ بر اساس اخلاق پسندیده و اعمال صالحی که بنده نمایان می‌سازد یا اعمال ناشایستی که مرتکب می‌شود. و [از لوازم توبه اعتقاد به این است که] مشیت خداوند سبحان، گزاف و نافرمان از معیاری حکیمانه نیست؛ بلکه اگر بنده توبه کند و به واجبات عمل نماید و بر پیمان‌ها و منع‌ها ملتزم باشد، از جرگه بدبخت‌ها خارج می‌شود و در شمار سعادت‌مندان قرار می‌گیرد، و هم‌چنین عکس این مطلب نیز صحیح است.

و در چارچوب تمام آنچه بیان شد می‌توانیم معنای سخن ائمه (ع) را دریابیم که فرموده‌اند: «خداوند با چیزی همانند بدها عبادت نشده است»؛ و «و خداوند عزوجل با چیزی همانند بدها، تعظیم (بزرگ‌داشت) نشده است»؛ و «خداوند

<sup>۱</sup> . «باری» یکی از اسم‌های خداوند است، و به معنای کسی که خلق را بدون هیچ مشابهی آفریده، تفسیر شده است. (طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۸)

<sup>۲</sup> . در متن «بناء فی حیاة الإنسان» آمده که به نظر می‌رسد عبارت صحیح، «فی بناء حیاة الإنسان» باشد.



پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه درباره سه ویژگی از او تعهد گرفت: اقرار به بندگی، و برکنار کردن شریکان [برای خداوند]، و اینکه خداوند هرچه را بخواهد پیش اندازد یا به تاخیر افکند».

### سؤالها و شبهه‌هایی درباره اعتقاد به بداء

در اینجا سؤال‌هایی مطرح شده که شایسته جواب کامل است؛ این سؤال‌ها عبارتند از:

//ص ۲۷۵ // ۱. هنگامی که پیامبر یا امام از چیزی خبر دهد، و بعد در تحقق آن بداء حاصل شود، لازم است که در این خبر اول به چیزی استناد کرده باشد که محل صدور خبر و منشأ اطلاع او باشد. پیامبر و امام در خبر اولش، بر چه چیزی تکیه کرده است؟

پاسخ به این سوال، بیان مثالی را برای نزدیک شدن به ذهن می‌طلبید. مثلاً اگر شخصی سم مهلکی که حتماً باعث مرگ می‌شود بخورد، اگر تو این حادثه را مشاهده کنی می‌توانی خبر بدهی که او بعد از چند ساعت خواهد مرد. با توجه به مقتضی قطعی، این خبر دادن صادق است. پس اگر به خاطر بروز مانع غیر قابل انتظاری - مانند حاضر شدن پزشکی که او را با توانایی بالایی مداوا کند - مرگ او متحقق نشود، آن خبر دادن دروغ نخواهد بود، و خبر دادن بدون مستند به شمار نخواهد رفت. در خبرهای آسمانی که خبر از تحقق بعضی امور در آینده می‌دهد نیز به همین گونه است. این اخبار نیز با توجه به مقتضی صادق هستند، به شرط آنکه مانعی بروز نکند. این پاسخ هیچ مشکلی ندارد، جز اینکه [گفته شود] پیامبر و امام، از تحقق مانع در آینده بی‌اطلاع بوده است. پس [در پاسخ به این مشکل] باید بگوییم که خداوند پیامبرش را از مقتضی آگاه نموده است، و به خاطر مصلحتی که مربوط به بندگان می‌باشد، اراده کرده که تحقق مانع در آینده را به او اطلاع ندهد.

۲. تحقق بداء باعث می‌شود که پیامبر یا امام در معرض اتهام به دروغ‌گویی قرار گیرد.

پاسخ به این سوال با دو مطلب کامل می‌شود:

یکم. بیشتر موارد بداء، در کنار چیزی است که باعث تصدیق می‌شود؛ چنان که در قصه حضرت ابراهیم (ع) هنگامی که مامور به ذبح پسرش شد چنین است. امر جدید به فدا کردن [قوچ]، باعث تصدیق امر اول به ذبح اسماعیل (ع) می‌شود، و اگر خبر اول صادق نبود، امر به ذبح قوچ، بدل از آن به عنوان «فداء» نمی‌بود؛ زیرا فداء به معنای بدل است.

دوم. ایمان انسان مؤمن او را از این [اتهام زدن به دروغ‌گویی] باز می‌دارد؛ زیرا برای مومن با دلایل قطعی، رسالت پیامبر یا امامت ثابت شده است؛ پس اگر مسأله را نفهمد، از امام سؤال می‌کند و امام مسأله را برای او شرح می‌دهد؛ در نتیجه از امامت امام، اطمینان می‌یابد.

بداء معقول (مورد پذیرش عقل)، و آن بدائی که اعتقاد به آن واجب است، همان است که آیه کریمه قرآن بیان داشته است: «خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند؛ و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست» و این محو و اثبات، در آنچه خداوند بر زبان پیامبر یا ولی خودش در حالت ظاهری، نمایان می‌کند، متجلی می‌شود، //ص ۲۷۶ // که [این اظهار] به خاطر مصلحتی است که مقتضی ظاهر کردن آن است. سپس خداوند آن امر را محو می‌کند، به گونه‌ای که غیر از آنچه ابتدا ظاهر شد، می‌گردد؛ با آنکه علم خداوند [بر این اظهار و محو] سبقت گرفته است [و بر هر دو حالت علم دارد].



و بداء شبیه است به برخی از احکام شریعت‌های قبلی که با شریعت پیامبر ما حضرت محمد (ص) نسخ شده است؛ یا برخی از احکامی که شریعت پیامبر ما (ص) آورده و با احکامی که پس از آن آمده، نسخ گردیده است. بنابراین هر کس به این گونه از بداء معتقد نباشد، قدرت و اراده مطلق خداوند را محدود دانسته است؛ چنان که قرآن کریم در ضمن برخی از عقاید یهود، به این مطلب اشاره کرده است: «و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستهایشان بسته باد!؛ و این [عقیده] همان چیزی است که به عقاید برخی از فرقه‌های اسلامی غیرامامیه نفوذ کرده است.

## جلسه ۴

### درس چهاردهم

#### سجده کردن بر خاک

//ص ۲۷۸// قبل از ورود در این بحث، ابتدا سنت رسول خدا (ص) که درباره آنچه سجده بر آن صحیح است وارد شده را ارائه می‌کنیم؛ سپس در پرتو آن حرکت نموده و آن را به عنوان سنتی که مورد پیروی قرار می‌گیرد، و راه درستی که راه‌گیزی از آن نیست، اتخاذ می‌نماییم.

رسول خدا (ص) فرمود: «زمین برای من، سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شد» و هم‌چنین در گفتار دیگری از ایشان است [که فرمودند]: زمین برای من، پاکیزه و سجده‌گاه قرار داده شد؛ و<sup>۱</sup> هر جایی از آن که [وقت] نماز فرا می‌رسد پیامبر (ص) در همان جا نماز می‌خواند.

و از جابر بن عبدالله نقل شده که گفت: «همراه رسول خدا (ص) نماز ظهر می‌خواندم؛ پس مشتی از شن (سنگ‌ریزه) را از شدت گرما بر کف دستم گذاشتم تا خنک شود و [بتوانم] بر آن سجده کنم؛ و در گفتاری از احمد بن حنبل آمده است: «ما با رسول خدا (ص) نماز ظهر می‌خواندیم، و من مشتی از شن برداشتم، پس، از شدت گرما، آن را در دست دیگرم گذاشتم تا خنک شود، سپس بر آن سجده کردم».

و اگر سجده بر لباس متصل به او جایز بود، این کار (سجده بر لباس) برای جابر و غیر او آسان‌تر بود از خنک کردن شن در دست و قرار دادن آن برای سجده بر آن؛ و توفیق به واسطه خداوند است.

و انس بن مالک گفت: «در شدت گرما با رسول خدا (ص) نماز می‌خواندیم؛ یکی از ما شن را در دست گرفت، پس وقتی که خنک شد بر زمین گذاشت و بر آن سجده کرد».

//ص ۲۷۹// و از عمر بن خطاب نقل شده که گفت: «شب بر ما باران بارید، پس برای نماز صبح بیرون آمدیم. مردی از کنار بطحاء (مسیله) که دارای شن‌ریزه است) می‌گذشت که در جامه‌اش مقداری شن قرار داد؛ پس بر آن نماز گزارد.

<sup>۱</sup> . روایت دو بخش دارد. بخش اول، مقول قول از پیامبر (ص) است و بخش دوم، نقل راوی از سیره نبوی است.



هنگامی که رسول خدا (ص) این [صحنه] را دید فرمود: «چه زیرانداز خوبی!» و این اولین دفعه [استفاده از] شن [در نماز] بود».

و ابو داود از ابن عمر نقل کرده است: «شبی بر ما باران بارید و زمین خیس شد. پس مردی با شنی که در لباسش بود آمد و آن را پهن کرد ...».

و از عیاض بن عبد الله قرشی نقل شده که گفت: «رسول خدا (ص) مردی را دید که بر پیچ<sup>۱</sup> عمامه اش سجده می کند. پس با دست اشاره کردند که عمامهات را بالا بیاور، و اشاره به پیشانی اش [به عنوان محل سجده] کردند».

و از امیر المومنین علی (ع) نقل شده که فرمود: «هرگاه یکی از شما نماز گزارد، پس عمامه را از پیشانی اش کنار بزند» و از نافع است که گفت: «هرگاه عبد الله بن عمر سجده می کرد و عمامه بر سر داشت، آن را بالا می برد تا پیشانی اش بر زمین قرار گیرد».

و از ابی عبیده است که گفت: «ابن مسعود نماز نمی گزارد (یا سجده نمی کرد)، مگر بر زمین» و انس بن مالک گفت:

ملیکه - که مادر بزرگ او بود - رسول خدا (ص) را برای غذایی که برای ایشان آماده کرده بود دعوت کرد. پس پیامبر (ص) از آن غذا خورد و سپس فرمود: برخیزید تا همراه شما نماز گزارم. انس گفت: پس به سوی حصیری رفتم که به خاطر استفاده طولانی سیاه شده بود، پس آن را با آب خیس کردم. پس رسول خدا (ص) قیام کرد و من و یتیم در یک صف پشت سر او قرار گرفتیم، و پیرزن پشت سر ما قرار گرفت.

// ص ۲۸۰ // این حدیث های موجود در کتاب های اهل سنت، به تصریح دلالت دارد بر اینکه اصل در سجده، در صورت قدرت و امکان، تمام زمین است و [نیز] بر اساس روایات «خمره» و «حصیر» و «بساط»، آنچه از زمین ساخته شده [در این حکم] زمین را پیروی می کند؛ و هنگام فقدان عذر، هیچ گریزی از این حکم نیست، ولی در حالت عذر و امکان نداشتن سجده بر زمین و آنچه از زمین ساخته شده، سجده بر غیر آن جایز است.

و اما سجده بر فراش<sup>۲</sup> و جانماز و فرش ها (زیراندازها) ی بافته شده از پشم و کرک و ابریشم و مانند آن، و [سجده بر] لباس، هیچ گونه دلیل مجوزی ندارد، و در سنت هیچ مستندی بر جواز آن وارد نشده است. در این صحاح سته - که وظیفه بیان احکام دینی، به ویژه نماز که ستون دین است را بر عهده گرفته - هیچ حدیثی که دلالت بر جواز مزبور کند و یا حتی کلمه ای که با اشاره یا توصیه دلالت بر جواز داشته باشد، وجود ندارد.

همچنین در بقیه اصول حدیث، شامل مسانید و سنن اهل سنت که در سه قرن اول تالیف شده، هیچ اثری که بتوانیم با آن بر جواز مزبور استدلال کنیم وجود ندارد؛ چه حدیث مرفوع و چه موقوف، چه مسند و چه مرسل. پس قائل شدن به جواز سجده بر فراش و جانماز و ملتزم شدن به آن، و فرش کردن مسجدها به منظور سجده بر آن - که در میان عموم [اهل سنت] متداول است - بدعت محض، و امری جدید و غیر مشروع است که مخالفت با سنت خدا و رسول اوست. [علامه] امینی از ابن ابی شیبیه از سعید بن مسیب و از محمد بن سیرین نقل نموده است که: «نماز خواندن بر طنفسه [فرش، یا زیرانداز مخملی] جدید [و بدون سابقه در کتاب و سنت] است».

۱. الکوثر: دور العمامة، و کل دور کور. (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۸۷)

۲. معانی مختلفی مطرح شده است: بالش بزرگ؛ لحاف، پتو؛ تشک بستر، رختخواب. (آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ص ۷۸۷)





## فضیلت بیشتر سجده بر خاک زمین

در روایات شریفی، امر به خاک آلود کردن وارد شده است، و این امر، اگر دلالت بر وجوب نداشته باشد [لااقل] دلالت بر بافضیلت تر بودن و مطلوب بودن (استحباب) دارد. و اینک برخی از روایت‌های امر کننده به خاک آلود کردن در سجده ارائه می‌شود، که بدون شک، رجحان سجده بر خاک زمین را اثبات می‌کند.

۱. از خالد جهنی نقل شده که گفت: پیامبر (ص) صهیب را دید که به گونه‌ای سجده می‌کند که گویا از خاک پرهیز می‌نماید. پس به او فرمود: ای صهیب! صورتت را خاک آلود کن». این حدیث شاهد بر رجحان سجده بر خاک، در مقابل //ص ۲۸۱// سجده بر شن است؛ زیرا دلالت دارد بر جواز سجده بر شن، در مقابل سجده بر غیر زمین.

۲. ام سلمه روایت کرده است که: «پیامبر (ص) غلام ما - که به او افلاح گفته می‌شد - دید که هنگام سجده می‌دمد (به زمین فوت می‌کند). پس به او فرمود: ای افلاح! خاک آلود کن».

۳. و در روایتی است: «ای رباح! صورتت را خاک آلود کن». پس سجده بر خاک، بافضیلت تر از سجده بر شن و غیر آن است؛ چه رسد به موارد جدید [که در کتاب و سنت مطرح نشده‌اند].

## جلسه ۵

### فضیلت تربت حسینی

از عایشه یا ام سلمه نقل شده که پیامبر (ص) به یکی از آنها فرمود:

فرشته‌ای در منزلم داخل شد که تاکنون نیامده بود، پس به من گفت: این پسر حسین کشته می‌شود، و اگر بخواهی خاک زمینی که در آن کشته می‌شود را به تو نشان می‌دهم؛ [سپس] پیامبر (ص) فرمود: پس آن فرشته خاک سرخی را بیرون آورد».

و از ام سلمه نقل شده که گفت:

روزی رسول خدا (ص) در منزل من نشسته بود. پس فرمود: هیچ کس بر من وارد نشود. من در انتظار بودم، که حسین (ع) داخل شد. پس صدای هق‌هق گریه رسول خدا (ص) را شنیدم. پس نظاره کردم و دیدم حسین (ع) در آغوش پیامبر (ص) است و ایشان بر پیشانی حسین (ع) دست می‌کشد، در حالی که گریه می‌کند. پس گفتم: به خدا سوگند! هنگامی که حسین (ع) داخل شد من آگاه [از ورودش] نشدم. فرمود: جبرئیل همراه ما در منزل بود. پس گفت: آیا حسین (ع) را دوست داری؟ گفتم: بله در دنیا او را دوست دارم. جبرئیل گفت: امت تو او را در زمینی که به آن کربلا گویند، خواهند کشت. پس جبرئیل مقداری از خاک کربلا را آورد و به پیامبر (ص) نشان داد. پس آنگاه که بر حسین (ع) در هنگامه کشته شدنش مسلط شدند، امام حسین (ع) فرمود: نام این زمین چیست؟ گفتند: کربلا. فرمود: رسول خدا (ص) راست گفت؛ [اینجا موضع] کرب (اندوه و گرفتاری) و بلا [است].

//ص ۲۸۲// و از امام صادق جعفر بن محمد (ع) نقل شده که فرمود:

تسبیح فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) از نخ تائیده شده‌ای بود که به تعداد تکبیرها بر آن گره خورده بود، و آن را با دست می‌گرداند در حالی که تکبیر و تسبیح می‌گفت؛ تا آنکه حمزه بن عبدالمطلب کشته شد. پس





فاطمه (س) خاک [مزار] او را استفاده کرد و تسبیح‌ها را ساخت، و مردم نیز از آن خاک [در ساخت تسبیح] استفاده کردند. اما وقتی حسین (ع) کشته شد، امر به سوی او برگشت، و به خاطر فضیلت و مزیتی که داشت، از خاک مزار او استفاده کردند.

چراکه زمین کربلا، همانند زمین مکه و مدینه با هاله‌ای از قداست و بزرگ‌داشت احاطه شده است، و روایان گفته‌اند هنگامی که امام امیر المومنین (ع) از زمین کربلا عبور می‌کرد مشتی از خاکش را برداشت و بویید و گریه کرد، آن‌چنان که زمین از اشک‌هایش خیس شد، و می‌فرمود: «از این زمین هفتاد هزار نفر محسور شده و بدون محاسبه داخل بهشت خواهند شد».

و ام المؤمنین، ام سلمه روایت کرده و گفته است:

رسول خدا (ص) شبی برای خوابیدن دراز کشید، در حالی که مضطرب بود. سپس [دوباره] دراز کشید در حالی که در دستش خاک سرخی بود که آن را زیر و رو می‌کرد. به ایشان گفتم: ای رسول خدا! این خاک چیست؟ ... فرمود: جبرئیل به من خبر داد که این - و اشاره به حسین (ع) کرد - در سرزمین عراق کشته می‌شود. به جبرئیل گفتم خاک زمینی که در آن کشته خواهد شد به من نشان بده؛ پس این، خاک آن زمین است.

// ص ۲۸۳ // و ام الفضل، دختر حارث روایت کرده و گفته است:

حسین (ع) در آغوشم بود، پس بر رسول خدا (ص) وارد شدم. سپس به ناگاه توجهم جلب شد [و دیدم که] دو چشم رسول خدا (ص) اشک‌بار است. پس به ایشان گفتم ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! شما را چه شده است؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که امت من این پسر را خواهند کشت. ام الفضل ترسید و گفت: این کشته می‌شود؟! و اشاره به حسین (ع) کرد ... فرمود: بله؛ و جبرئیل خاکی از جنس خاک سرخ برای من آورد.

و عایشه روایت کرده و گفته است:

حسین بن علی (ع) بر رسول خدا (ص) داخل شد، در حالی که بر ایشان وحی می‌شد؛ پس بر رسول خدا (ص) جهید، در حالی که او را بر دوش خود سوار کرد.<sup>۱</sup> پس جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: چرا پسر را دوست نداشته باشم؟! جبرئیل گفت: امت تو بعد از تو او را خواهند کشت. پس جبرئیل دستش را دراز کرد و برای او خاک سفیدی آورد؛ پس گفت: در این زمین این پسر کشته می‌شود و اسم این زمین، «طف» است. هنگامی که جبرئیل از نزد رسول خدا (ص) رفت، در حالی که آن خاک در دستش بود و گریه می‌کرد، فرمود: ای عایشه! جبرئیل به من خبر دارد که پسر حسین در سرزمین طف کشته می‌شود، و امت من بعد از من دچار فتنه خواهند شد. سپس به سوی اصحابش - که در میان آنها علی و ابوبکر و عمر و حذیفه و عمار و ابوذر بودند - خارج شد، در حالی که گریه می‌کرد. پس به سوی او شتافتند، در حالی که می‌گفتند: ای رسول خدا! چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ ... [فرمود]: جبرئیل به من خبر داد که پسر حسین، بعد از من در سرزمین طف کشته می‌شود، و این خاک را برایم آورد و به من خبر داد که

<sup>۱</sup> . در عبارت «و هو منکب»، با توجه به کتاب‌های لغت دو احتمال به نظر می‌رسد: احتمال اول: در حالی که پیامبر (ص) در هنگام وحی از ما کناره گرفته بود: تَنَكَبَ فُلَانٌ عَنَّا تَنَكُّبًا أَيْ مَالِ عَنَا. (لسان العرب، ج ۱، ص ۷۷۰)؛ احتمال دوم: در حالی که پیامبر (ص) او را بر دوش خود سوار کرده بود: اُنْتَكَبَ الرَّجُلُ كِنَانَتَهُ وَ قَوْسَهُ، وَ تَنَكَّبَهَا: أَلْقَاهَا عَلَي مَنَكِبِهِ. (لسان العرب، ج ۱، ص ۷۷۲).





در این خاک قبر او خواهد بود.

و ام سلمه روایت کرده و گفته است:

حسن و حسین در خانه من، در مقابل پیامبر (ص) بازی می کردند. پس جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! امت تو این پسرت را بعد از تو می کشند، و اشاره به حسین کرد. // ص ۲۸۴ // پس رسول خدا (ص) گریه کرد و حسین را به سینه چسباند، و در دست پیامبر خاکی بود که شروع کرد به بوییدن آن و فرمود: وای از کرب (اندوه) و بلا. پیامبر (ص) آن خاک را به ام سلمه داد و به او فرمود: هرگاه این خاک تبدیل به خون شد، بدان که پسرم کشته شده است ... پس ام سلمه آن خاک را در یک ظرف شیشه‌ای قرار داد و هر روز آن را بازدید می کرد و می گفت: روزی که تبدیل به خون شوی، قطعاً روزی بزرگ است.

و بسیاری از احادیث شبیه به این روایات را افراد مورد وثوق از دانشمندان اهل سنت، از پیامبر (ص) در تقدیس مکان مبارکی که نوه پسری و ریحان (گیاه خوشبوی) او،<sup>۱</sup> امام حسین (ع) بر خاک آن به شهادت رسیده است، نقل کرده‌اند. بنابراین اگر از خاک این مکان، مقداری خاک برداشته شود تا بر روی آن، برای خدای واحدی که شریک ندارد سجده شود، چه اشکالی دارد؟

## جلسه ۶

### دلیل اهتمام شیعه، نسبت به سجده بر تربت حسینی

زمین‌ها، بناها و مکان‌های منسوب به خداوند متعال دارای ویژگی‌های خاص، احکام، آداب، لوازم و روابطی است که برای هر کسی که تسلیم خداوند باشد لازم است که آنها را مراعات و مراقبت نماید. این اعتبار (دیدگاه) عمومی و مورد پذیرش مسلمانان، برداشت کرده است حکمی مخصوص به خود برای کعبه، به خاطر والایی جایگاهش، و نیز جایگاهی مخصوص به خود برای حرم، و احکامی مخصوص برای دو مسجد شریف (مسجد مکه و مدینه<sup>۲</sup>)، و نیز برای تمام مسجدها و معبدها و صومعه‌ها و کلیساها (و کنیسه‌هایی) که نام خدا در آنها ذکر می‌شود، [برداشت نموده است] احترام و بزرگداشت، و پالایش و تقدیس، و ممانعت از داخل شدن جنب و حائض و نفساء، و بازداشتن از فروش آن به صورت نهی قطعی؛ برخلاف بقیه وقف‌های اهلی و عام<sup>۳</sup> که برای آنها گونه‌هایی از فروش و تبدیل به احسن وجود دارد، و نیز دارای احکام و تعریف‌های دیگری است که از اعتباری دیگر، غیر از نسبت آن به پروردگار جهانیان، برداشت شده است.

و این اعتبار و قانون اضافه (نسبت‌دهی) فقط اختراع شریعت اسلام نیست؛ بلکه در گذشته جریان داشته و اسلام آن را تقریر و امضا کرده است؛ هم‌چنین منحصر در برتری دادن زمین‌ها نیست؛ بلکه این یک اصل کلی در موضوع

<sup>۱</sup> و الریحان: کل نبت طیب الرائحة، و عند العامة نبت مخصوص،... و فِي الْحَدِيثِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رِيحَانَتَانِ. یعنی اشمهما و اقبلهما لأن الأولاد يشمون و يقبلون، فكأنهم من جملة الریحانین. (مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۶۳)

<sup>۲</sup> یعنی مسجد الحرام و مسجد النبی.

<sup>۳</sup> وقف اهلی، یعنی وقف انسان نسبت به خانواده خودش؛ در مقابل وقف خیری که برای عموم مردم است. (ر.ک: محمود عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیة، ج ۳، ص ۴۹۶) بنابراین، بایسته است در عبارت کتاب، یک واو عطف اضافه شود: «بخلاف سائر الأوقاف الأهلیة و العامة».

«مفاضله» (مقایسه و برتری دادن) است که شامل تمامی بخش‌های عمومی منسوب به پروردگار می‌شود؛ شامل پیامبران و رسولان، و اوصیا و اولیا، و صدیقان و شهیدان، و افراد مومن و اقسام آن‌ها، و هر چیزی که تصور شود با معیارهای ثابت مقایسه در اسلام، برتری بر دیگری دارد؛ // ص ۲۸۵ // تفاوتی ندارد که درباره بدن‌ها یا ضریح‌ها یا قبرهای ایشان یا ... باشد؛ بلکه این اصل، محور دایره وجود است و استواری هر چیز به اوست، و رغبت در امور، به آن منتهی می‌شود، و دعا و محبت‌ها و علاقه‌ها و رابطه‌های با پروردگار، از آن متولد می‌گردد.

و از آن اصل می‌فهمیم رازی که وامی داشت تا پیامبر (ص) بر نوه‌اش حسین (ع) گریه کند و آن ماتم‌ها و حزن‌ها را برپا کند، و خاک کربلا را بردارد و استشمام کند و بوسه زند؛ تا آنجا که ام المومنین، ام سلمه خاک کربلا را بر لباسش بسته بود. هم‌چنین می‌فهمیم رازی که سوغ داد صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س) را تا اینکه خاک قبر پدر طاهرش (رسول خدا (ص)) را بردارد و استشمام کند.

و [از آن اصل] درمی‌یابیم آنچه باعث شد تا امیرالمومنین علی (ع) هنگامی که ساکن کربلا شد، مستی از خاک کربلا را بردارد و آن را استشمام کند و گریه کند تا آنکه زمین با اشک‌هایش خیس شود. [و در آنجا] فرمود: از سطح این زمین، هفتاد هزار نفر محشور می‌شوند و بدون حساب داخل بهشت می‌گردند؛ چنان که طبرانی و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند، و هیشمی گفته است: رجال این روایت، ثقه هستند.

و از آن اصل، نزد محقق زیرک روشن می‌شود، دلیل برتری خاک کربلای مقدس، و مقدار انتساب آن به خداوند، و میزان احترام خاک کربلا و صاحب آن (امام حسین (ع)) نزد والای بلندمرتبه. خاکی که جایگاه کشته [در راه] خدا و پسر کشته خداست، و جایگاه حبیب خدا و پسر حبیب خداست، و جایگاه دعوت کننده به سوی خدا و دلالت کننده بر او و برانگیزاننده برای اوست. کسی که خانواده و جان و دارایی بسیار خود را بر خداوند ارزانی داشت، و خون قلب خود را بر کف گرفت، برای بالا بردن کلمه الهی و انتشار توحید او و محکم نمودن نشانه‌های او و نیرومند کردن مسیر و راه او.

چگونه خداوند سبحان، یاد حسین (ع) را ماندگار نسازد؛ در حالی که وضعیت او چنین بود؟

آیا هنگام عبادت و نزدیکی به خداوند در زمان‌های نماز و خشوع و در شامگاه و بامداد، سجده بر خاکی این چنین، سزاوارتر و شایسته‌تر از سجده بر دیگر خاک‌های زمین نیست؛ هرچند [آنها نیز] باشرافت و پاکیزه باشند؟ و اگر بپذیریم که در سنت، مجوزی برای سجده بر زیراندازها و فرش‌ها و سجاده‌های بافته شده وجود داشته باشد، آیا از باب اولویت، [سجده بر خاک کربلا] بهتر نیست؟

آیا شایسته‌تر برای نزدیک شدن به خداوند، و نزدیک‌تر برای منزلت یافتن نزد او، و مناسب‌تر با خضوع و خشوع و بندگی برای خدای متعال [و] در مقابل حضرتش، این نیست که پهنای صورت و پیشانی‌ها بر خاکی قرار گیرد که در درونش درس‌های دفاع از حریم خدای سبحان و نمودهای قداست او و جلوه‌های ناموس<sup>۱</sup> اوست؟

آیا مناسب با اسرار سجده بر زمین، این نیست که سجده بر خاکی واقع شود که در آن، راز بلندی و بزرگی و عظمت و جلال خداوند، و رمزهای بندگی و کوچکی نسبت به خداوند، با روشن‌ترین نمودها و نشانه‌ها وجود دارد؟

۱. یکی از معانی ماده «نمس»، پنهان کردن است (معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۸۰) و چه بسا در اینجا مصادیقی هم چون «وحی» و «شریعت» مناسب‌تر باشد.



آیا سجده بر خاکی که در آن دلایل توحید و فانی شدن در خداوند وجود دارد، درست تر نیست؟  
 آیا کامل تر و بافضیلت تر این نیست که سجده گاه از خاکی انتخاب شود که از سطح آن چشمه های خونی جوشیده است  
 که به رنگ دوستی خدا درآمده و بر سنت خدا و ولایت محض و خالص او می باشد؟  
 علاوه بر اینها، قراردادن خاک کربلا به عنوان سجده گاه، نزد شیعه یک الزام حتمی نیست، و آن را واجب شرعی و  
 دینی، و از لوازم مذهب نمی دانند. شیعه از ابتدا، بین خاک کربلا و غیر آن خاک، از تمامی خاک های زمین، به لحاظ  
 جایز بودن سجده بر آن تفاوتی نگذاشته است؛ برخلاف آنچه نادان ها و غرض ورزها پنداشته اند. سجده بر خاک کربلا  
 نزد شیعه، تنها یک استحسان عقلی است، و فقط انتخاب چیزی است که نزد عقل و منطق و اعتبار، برای سجده  
 سزاوارتر است. حتی بسیاری از بزرگان شیعه در سفرهای خود، از سایر خاک های غیر کربلا را همراه داشته اند؛ بلکه به  
 همراه خود هر چیزی که سجده بر آن صحیح باشد داشته اند و در نمازهای خود بر آن سجده کرده اند؛ همانند حصیر یا  
 خمره<sup>۱</sup> پاک و تمیزی که به پاک بودنش اطمینان داشته اند.

افزون بر تمامی این مطالب، آنچه که از امامان اهل بیت (ع) درباره توجه به این خاک خوشایند و پاکیزه، در روایات  
 صریح، صحیح و فراوانی که در زمینه تبرک به آن و بوسیدن آن و ترجیح سجده بر آن و ... وارد شده است، [این  
 روایات] به خاطر آن است که خاک کربلا به عنوان یک نماد درخشان درباره حادثه ای بزرگ در اسلام برگزیده شده  
 است. [این حادثه بزرگ]، دربردارنده جنبه های اعتقادی، تربیتی و اخلاقی بزرگی است که ارزش خود را از قیام امام  
 حسین (ع) و جاودانگی آن در دل انسان های آزاده - چه رسد به دل های شیعه و دوست دارانش - گرفته است؛ زیرا برای  
 محبت او در دل های مومنان حرارتی وجود دارد.

## جلسه ۷

### درس پانزدهم

#### توسل به اولیای خدا

//ص ۲۸۸// توسل در لغت، وسیله نزد پادشاه است، و وسیله یعنی درجه و نزدیکی؛ و گفته شده است: «وسل فلان إلى  
 الله وسیلة» هنگامی [استعمال می شود] که او عملی انجام دهد که با آن عمل، به خداوند نزدیک شود؛ و «واسل» یعنی  
 کسی که به خداوند رغبت دارد. پس «وسیله» یعنی پیوند و نزدیکی، و جمع آن، «وسایل» است. خداوند فرموده است:  
 «کسانی را که آنان می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند، وسیله ای هر چه نزدیک تر».

<sup>۱</sup> . و قد تكرر في الحديث ذكر الخُمْرَةِ و السجود عليها، و هي بالضم سجادة صغيرة تعمل من سعف النخل و تزل بالخيوط. و في النهاية هي مقدار ما يضع الرجل  
 عليه وجهه في سجوده، و لا يكون خُمْرَةً إلا في هذا المقدار. و منه «كَانَ أَبِي يُصَلِّي عَلَى الخُمْرَةِ يَضَعُهَا عَلَى الطَّنْفِسَةِ» و مِنْهُ «السُّجُودُ عَلَى الأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَ عَلَى  
 الخُمْرَةِ سُنَّةٌ». (مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۹۲)

در بقیه معجم‌های لغوی، درباره «وسيله» با گونه‌ای تطبیق بحث شده است؛ زیرا معنای وسیله از مفهوم‌های روشن است و حقیقت معنایش بیش از این نیست که چیزی به عنوان دستاویز برای چیز دیگری برگرفته شود که آن چیز دیگر، مورد قصد و رغبت قرار گرفته باشد؛ و این دستاویز با توجه به مختلف بودن مقصودها، مختلف می‌شود. بنابراین کسی که رضایت خداوند را می‌طلبد به اعمال شایسته‌ای متوسل می‌شود که به وسیله آنها رضایت الهی به دست می‌آید؛ و کسی که زیارت بیت الله الحرام را قصد کرده، به چیزی متوسل می‌شود که او را به آنجا برساند.

### آنچه در قرآن درباره توسل آمده است

پیامبران و صالحان، حقیقت توسل را به عنوان یک عبادت مشروع که هیچ ابهامی در آن نیست، تایید کرده‌اند. قرآن کریم بسیاری از مواردی که مردم به پیامبران و اولیا توسل جسته‌اند تا به خدا نزدیک شوند را برای ما نقل کرده است؛ و بعد از این توسل، دعا‌های ایشان (پیامبران و اولیا) متحقق می‌شده و درخواست‌هایشان مستجاب می‌گردیده است. خداوند [در قرآن، به نقل از حضرت عیسی] می‌فرماید: «و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم».

// ص ۲۸۹ // این آیه اشاره به مسأله‌ای دارد؛ که عبارت است از اینکه مردم به عیسی (ع) متوسل می‌شدند؛ اما این توسل ناشی نبود از اعتقاد مردم به اینکه عیسی قدرت خاصی غیر از قدرت الهی دارد؛ [بلکه توسل آنها] برخاسته از ایمان آنها بود به اینکه عیسی (ع) قدرتی دارد که او را با اذن خداوند، بر شفا دادن بیمارانش توانا می‌سازد؛ زیرا او نزد خداوند آبرومند است. پس این اعتقاد شرک شمرده نمی‌شود؛ زیرا شرک اعتقاد به این است که عیسی (ع) قدرتی مستقل از قدرت خداوند داشته باشد؛ که هیچ مسلمانی اعتقاد به چنین پنداری ندارد.

همچنین خداوند فرموده است: «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه». پسران یعقوب از او درخواست بخشش نکردند، به گونه‌ای که جدای از قدرت الهی باشد؛ و فقط یعقوب (ع) را واسطه در طلب بخشش کردند؛ به خاطر اینکه او مقرب و دارای مقام نزد خداوند بود. این مطلب از میان جواب یعقوب به پسرانش روشن می‌شود: «گفت: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم، که او آمرزنده و مهربان است!».

و نیز خداوند فرموده است: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند؛ زیرا آیه اشاره دارد به مورد قبول واقع شدن استغفار رسول خدا (ص) برای مسلمانان توبه‌کار؛ چراکه برای رسول خدا (ص) مقام بزرگی نزد خداوند است. همچنین آیه شریفه، هم‌زمان [با بیان مقبول بودن استغفار رسول خدا]، بر اهمیت وارد شدن فرزندان امت اسلامی نزد رسول خدا (ص)، برای درخواست بخشش ایشان تاکید دارد. از آنچه گذشت روشن می‌شود که خداوند در قرآن کریم بندگان مومنش را بر توسل نمودن به سوی خود، با چیزهایی که او می‌پسندد تشویق نموده است. پس خداوند توسل را به شکل‌های مختلفی اجازه داده است:

مانند: توسل با اسامی خداوند؛ لذا فرموده است: «و برای خدا، نام‌های نیک است؛ خدا را به آن (نام‌ها) بخوانید»؛ پس خداوند درخواست کسی را که به وسیله نام‌هایش متوسل [به او] شده را استجابت می‌کند.

و مانند: توسل با اعمال شایسته؛ چراکه عمل صالح از وسیله‌های مشروعی به حساب آمده، که بنده به واسطه آنها به خداوند تقرب می‌جوید؛ و شکی نیست که عمل صالح از بهترین // ص ۲۹۰ // وسیله‌هایی است که بنده برای محقق



ساختن نیازهایش به آن متمسک می‌شود. خداوند فرموده است: «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، (و می‌گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی!».

و مانند: متوسل شدن به دعای رسول (ص) با این گفتار خداوند: «صدا کردن<sup>۱</sup> پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید».

همچنین قرآن کریم اشاره نموده است به اینکه رسول اکرم (ص) یکی از دو امان در زمین است؛ با این گفتار خود: «ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند».

در مرحله بعد ملاحظه می‌کنیم که قرآن در موارد متعددی یادکرد از خداوند را در کنار نام رسول اعظم (ص) قرار داده، و به هردو، یک فعل را نسبت داده است. [مثلاً] می‌فرماید: «و خدا و رسولش، اعمال شما را می‌بیند؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد!)»؛ و می‌فرماید: «آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی‌نیاز ساختند!»؛ و آیات دیگری که در آنها نام رسول کنار نام خداوند قرار گرفته است. پس اگر جایگاه رسول اعظم (ص) نزد خداوند این‌گونه است، حتما دعای او رد نمی‌شود، و بدون شک درخواست او پذیرفته می‌شود، و کسی که به درخواست او تمسک کند، به تکیه‌گاه مطمئنی درآویخته است.

به همین دلیل می‌بینیم که خداوند به گناهکاران مسلمان دستور داده است که به دعای پیامبر (ص) تمسک جویند، و در مجلس او به درگاه خدا استغفار کنند، و از پیامبر (ص) بخواهند تا او نیز برای ایشان استغفار نماید تا استغفار حضرتش باعث نزول رحمت بر ایشان، و قبولی توبه آنها گردد. خداوند فرموده است: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه بپذیر و مهربان می‌یافتند».

// ص ۲۹۱ // و به همین مضمون گفتار [دیگری از] خداوند است: «هنگامی که به آنان گفته شود: "بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!"، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می‌دهند؛ و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند!».

<sup>۱</sup> . ظاهراً مولف محترم، مراد از «دعاء» در آیه شریفه را به معنای «دعا کردن و درخواست از خداوند» لحاظ نموده است؛ اما در بیشتر تفاسیر و ترجمه‌ها به این معنا توجه نشده است. در اینجا نیز، جهت یکسان‌سازی ترجمه آیات قرآن، از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی استفاده نموده‌ایم.





## جلسه ۸

## توسل به پیامبران و صالحان

و این، نوع دیگری [از توسل است]، غیر از نوع قبلی که توسل به دعای رسول اعظم بود. این نوع عبارت است از: توسل به ذات (خود) پیامبران و صالحان، و قراردادن ایشان به عنوان وسیله‌ای برای پذیرش دعا، و متذکر شدن مقام و جایگاهی که نزد خداوند دارند.

پس هنگامی که ما با دعای رسول اکرم (ص) - به عنوان وسیله‌ای به سوی خداوند - نزد خدا توسل می‌جوییم، در این نوع [از توسل، در حقیقت] خود رسول و بزرگی او را وسیله‌ای به سوی خدا قرار داده‌ایم؛ و روشن است که آن وسیله، دعایی است که وابسته به این شخصیت است که خداوند او را شرافت بخشیده و بزرگ داشته است و جایگاهش را بلند کرده است؛ چنان که در گفتار خداوند است: «و آوازه تو را بلند ساختیم» و به مسلمانان دستور به بزرگداشت و یاری او داده؛ آنجا که فرموده است: «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند». پس [به طریق اولی] شایسته‌تر آن است که به خود آن انسان توسل شود، همان‌گونه که به دعاکردنش توسل می‌شود؛ و کسی که به جایز بودن [نوع] اول اعتراف کند و از نوع دوم بازدارد، بین [حکم متعلق به] دو چیز متلازم فرق گذاشته است.

در هر حال، آنچه از طریق صحیح در سنت نبوی روایت شده، و بزرگان از اهل حدیث بدان اعتراف نموده‌اند، این نوع از توسل را محکم و استوار می‌کند. از این رو کسی که سیره مسلمانان را بررسی کند درمی‌یابد که این سیره، انباشته از این نوع توسل است؛ بدین معنا که مسلمان‌ها به جایگاه صالحان و احترام آنها نزد خدا و حق‌شان بر خدا متوسل می‌شدند؛ و تعدادی از احادیث وارد شده است که دلالت بر جایز بودن توسل به پیامبر (ص) یا اولیای صالح دارد، که برخی از این روایت‌ها را ذکر می‌کنیم:

//ص ۲۹۲//

۱. از عثمان بن حنیف [نقل شده که] گفت:

مردی نابینا نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: برایم از خدا درخواست کن تا مرا سلامتی دهد؛ فرمود: اگر بخواهی [دعا کردن را] به تاخیر اندازم، که این برایم بهتر است؛ و اگر بخواهی دعا کنم؛ مرد گفت: از خدا بخواه؛ پس پیامبر (ص) به او دستور داد وضو بگیرد و وضویی نیکو بگیرد، و دو رکعت نماز گزارد و با این دعا، درخواست کند: «خدایا از تو درخواست می‌کنم و به تو رومی‌آورم، به حق محمد که پیامبر رحمت است؛ ای محمد! من درباره این حاجتم، به وسیله تو رو به سوی پروردگارم کرده‌ام، تا آنکه برآورده شود؛ خدایا! پیامبر را برای من شفیع قرار ده».

هیچ اشکالی در صحت [سند] این حدیث وجود ندارد؛ حتی ابن تیمیه این روایت را صحیح شمرده است. رفاعی نیز [آن را صحیح دانسته است]؛ زیرا گفته است: «شکی نیست که این حدیث، صحیح و مشهور است، و بدون هیچ شک و تردیدی، در این روایت ثبت شده است که با دعای رسول خدا (ص)، بینایی آن مرد نابینا برگشت.

و این حدیث را تعدادی از بزرگان حدیث از اهل سنت روایت کرده‌اند؛ [از جمله]: نسائی و بیهقی و طبرانی و ترمذی و حاکم در مستدرکش.



و با این حدیث، مشروع بودن توسل مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ زیرا می‌بینیم که رسول خدا (ص) به مرد نابینا یاد داد که چگونه به واسطه پیامبرش، که پیامبر رحمت است به خداوند توسل جوید، و ایشان را در برآورده شدن درخواستش شفیع (واسطه) قرار دهد؛ و مقصود از «پیامبر» [در دعایی که حضرتش تعلیم داد] خود پیامبر است نه دعای او، و [منظور] روی آوردن به سوی خداوند است به واسطه مقام پیامبر و به وسیله ایشان.

۲. عطیه عوفی از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

کسی که از خانه‌اش برای نماز گزاردن خارج شود و بگوید: «خدایا! من از تو درخواست می‌کنم به حق درخواست کنندگان بر تو، و به حق این مسیر راه رفتنم؛ من از روی گستاخی و ناسپاسی و ریا و سُمعه خارج نشده‌ام؛ //ص ۲۹۳// [بلکه] به‌خاطر پرهیز از غضب تو و در پی رضایت تو خارج شده‌ام؛ پس از تو درخواست می‌کنم که مرا از آتش حفظ کنی و گناهانم را بر من ببخشایی؛ زیرا گناهان را نمی‌بخشد مگر تو»؛ [با خواندن این دعا،] خداوند با جلوه خود به او توجه می‌نماید و هفتاد هزار فرشته برای او استغفار می‌کنند.

این حدیث نیز دلالت دارد بر جایز بودن توسل به سوی خداوند، به واسطه احترام اولیای صالحش، و جایگاه و آبروی ایشان نزد خداوند؛ پس ایشان را به عنوان واسطه و شفیع برای روا شدن حاجتشان، و برآورده شدن دعایش قرار می‌دهد. ۳. از انس بن مالک [نقل شده که] گفت:

هنگامی که فاطمه بنت اسد درگذشت، رسول خدا (ص) بر او وارد شد و کنار سرش نشست؛ سپس فرمود: «رحمت خدا بر تو، ای مادر من بعد از مادرم» و مدح خود بر او را بیان داشت، و کفن او با [استفاده از] ردای پیامبر (ص) بود. سپس رسول خدا (ص) اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری و عمر بن خطاب و غلامی سیاه را برای کندن قبر فراخواند؛ پس قبر او را حفر نمودند و هنگامی که به لحد رسیدند، رسول خدا (ص) با دست خود لحد را حفر کرد و خاک لحد را با دست خود بیرون ریخت. پس هنگامی که لحد خالی [از خاک] شد رسول خدا (ص) در آن داخل شد و دراز کشید. سپس فرمود: «خداوند کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده‌ای است که نمی‌میرد. [خدایا!] مادرم فاطمه بنت اسد را بیمارز و محل ورودش [به عالم برزخ] [قبرش] را وسیع قرار ده؛ به حق پیامبرت و پیامبرانی که قبل از من بودند».

## توسل در سیره مسلمانان

سیره مسلمانان در زمان حیات رسول (ص) و بعد از وفات ایشان جریان داشته است بر توسل به او و به اولیای خدا، و طلب شفاعت نزد خداوند به واسطه جایگاه ایشان. در ادامه، نمونه‌هایی از این سیره [بیان می‌گردد]:

أ) ابوبکر بعد از رحلت رسول خدا (ص) گفت: «ای محمد! ما را نزد پرودگارت یادآور شو؛ و ما در خاطرت باشیم».

//ص ۲۹۴//

ب) از علی بن ابی‌طالب (ع) [نقل شده که] فرمود:

یک اعرابی بعد از سه روز از وقتی که رسول خدا (ص) را دفن کرده بودیم نزد ما آمد، و خود را روی قبر پیامبر (ص) انداخت، و خاک قبر را بر سرش ریخت و گفت: «ای رسول خدا! گفتم، پس گفتارت را شنیدیم؛ و [یاد] خدا را محافظت کردی و ما [نیز] از تو محافظت نمودیم؛ و در آنچه نازل شده آمده است: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند...» و من به خودم ظلم کرده‌ام و نزد تو آمده‌ام تا برایم طلب آمرزش کنی».

پس از جانب قبر ندا داده شد: به تحقیق که آمرزیده شدی.





ج) رسول خدا (ص) به شخصی یاد داده بود که [چگونه] دعا کند؛ [بدین ترتیب که] از خداوند درخواست نماید، سپس پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار دهد و به او متوسل شود؛ سپس از خداوند مورد قبول واقع شدن شفاعت پیامبر (ص) را درخواست نماید. پس بگوید:

خدایا! از تو درخواست می‌کنم و به پیامبرت که پیامبر رحمت است به سوی تو متوسل می‌شوم. ای محمد! ای رسول خدا! من با تو به سوی پروردگارم، درباره حاجتم متوسل می‌شوم تا آنکه برآورده شود؛ خدایا! پیامبر را درباره من شفیع قرار ده.

## جلسه ۹

### [ادامه بحث «نمونه‌هایی از سیره مسلمانان درباره شفاعت»]

د) در صحیح بخاری آمده است که عمر بن خطاب، هنگامی که [مردم] دچار قحطی (خشکسالی) شدند به واسطه عباس بن عبدالمطلب طلب باران کرد و گفت: «خدایا! ما به واسطه پیامبرمان به سوی تو متوسل می‌شدیم، پس ما را سیراب نمودی؛ و [هم‌اینک] ما به واسطه عموی پیامبرمان به سوی تو توسل جست‌ایم، پس ما را سیراب گردان.» [راوی] گفت: پس سیراب گشتند (باران نازل شد).

هـ) منصور عباسی از مالک بن انس، امام مالکی‌ها درباره روش زیارت رسول خدا (ص) و توسل به ایشان سوال کرد؛ و به مالک گفت: ای ابو عبدالله! آیا [در زیارت قبر رسول خدا] رو به سوی قبله کنم و بازگردم، یا آنکه رو به رسول خدا بکنم؟ مالک در پاسخ منصور گفت:

به چه دلیل رو از رسول خدا بگردانی، درحالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم تا روز قیامت است؟! [خیر؛] بلکه رو به پیامبر کن و به واسطه او طلب شفاعت کن تا خداوند [درخواست] شفاعت را بپذیرد؛ [زیرا] خداوند فرموده است: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند...»

//ص ۲۹۵//

و) شافعی این دو بیت شعر را گفته، درحالی که به خاندان رسول (ص) متوسل شده است:

خاندان پیامبر واسطه من هستند  
و آنها وسیله من به سوی خداوند هستند  
به واسطه آنها امید دارم که روز قیامت داده شود  
به دست راستم، نامه اعمالم

و از میان دلیل‌ها و برهان‌ها و شاهد‌های تاریخی که بیان شد، می‌توان گفت: پیامبران و بندگان صالح خدا، از وسیله‌های مشروعی به شمار آمده‌اند که خداوند آنها را با این گفتارش قصد نموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید»؛ و وسیله در اینجا شامل امور مستحب [نیز] می‌شود، و محدود در انجام کارهای واجب و پرهیز از کارهای حرام نیست.



## توسط از دیدگاه اهل بیت (ع)

امامان خاندان پیامبر (ع) بر توسل به قرآن و اولیای خدا و غیر از آن دو تشویق فراوانی کرده‌اند؛ و جامع‌های روایی و کتاب‌های دعا، احادیث فراوانی را در این باره نقل کرده‌اند؛ به گونه‌ای که تردید در آن، ممکن نیست؛ و اینک نمونه‌هایی از این احادیث:

أ) حارث بن مغیره روایت کرده است که شنیدم ابا عبد الله (ع) فرمود:

مبادا هنگامی که یکی از شما اراده کرد تا چیزی از نیازهای دنیایی را از پروردگارش بخواهد [دعا کند، مگر اینکه] با ستایش و حمد خداوند، و درود بر پیامبر (ص) شروع کند؛ و سپس نیازش را از خداوند بخواهد.

ب) از [حضرت] ابو جعفر (ع) [نقل شده که] فرمود:

جابر انصاری گفت: به رسول خدا (ص) گفتم نظر شما درباره علی بن ابی طالب (ع) چیست؟ فرمود: او نفس (خود) من است. گفتم: و نظر شما درباره حسن و حسین (ع) چیست؟ فرمود: آن دو روح من هستند، و مادرشان فاطمه (س) دخترم، هرچه ناراحتش کند باعث ناراحتی من می‌شود و هرچه خوشحالش کند باعث خوشحالی من است. خداوند را شاهد می‌گیرم //ص// ۲۹۶ که من دشمنم با هر کس که با آنان بجنگد و [در] آشتی هستم با هر کس که با ایشان آشتی نماید. ای جابر! هرگاه اراده کردی که از خدا درخواست نمایی و درخواست پذیرفته شود، خدا را به واسطه نام‌های ایشان بخوان؛ زیرا دوست‌داشتنی‌ترین نام‌ها نزد خداوند است.

ج) از پیامبر (ص) در دعایش [نقل شده است]:

خداوند! من رو به سوی تو نمودم به واسطه محمد و خاندان محمد؛ و به وسیله آنها به تو نزدیکی می‌جویم؛ و آنها را پیشاپیش نیازهایم [به عنوان واسطه] قرار می‌دهم.

د) امام علی، امیر المومنین (ع) در دعایش می‌فرمود:

.... [تو را قسم می‌دهم] به حق محمد و خاندان محمد بر تو، و به حق بزرگ تو بر آنها، که درود بفرستی بر آنها، چنان که تو شایسته‌اش هستی، و به من عطا کنی بهترین چیزی که عطا نموده‌ای به درخواست کنندگانی که از بندگان گذشته‌ات و از مومنان بوده‌اند، و [به من عطا کنی] بهترین چیزی که عطا می‌کنی به باقی‌ماندگان از مومنان.

ه) امام ابا عبد الله الحسین (ع) در دعای عرفه فرمود:

... خداوند! ما به سوی تو روی کرده‌ایم در این شامگاهی که آن را معین نموده و بزرگ داشته‌ای، به واسطه محمد، که پیامبرت و رسولت و برگزیده از میان افریدگانت می‌باشد ...

و) و امام زین العابدین (ع) در دعایش به مناسبت فرارسیدن ماه رمضان فرمود:

... خدایا! من از تو درخواست می‌کنم، به حق این ماه و به حق هر کسی که در آن عبادت کرده است، از ابتدا تا هنگامه اتمامش، از فرشته‌ای که [به خود] نزدیک گردانیده‌ای یا پیامبری که فرستاده‌ای یا بنده شایسته‌ای که [به خود] اختصاص داده‌ای ...

//ص// ۲۹۷

## اعتراض انکار کنندگان جواز و مشروعیت توسل

ابن تیمیه گفته است: «متوسل شدن به مردگان، ممکن نیست و این عمل، به لحاظ عقلی قبیح است؛ به دلیل قدرت نداشتن مرده بر پاسخ دادن، و اینکه توسل به مرده، صحبت کردن با معدوم است».

اما این ادعا [ی ابن تیمیه] رد شده است؛ زیرا با قرآن کریم تعارض دارد؛ چراکه در قرآن آیاتی هست که بودن مرگ از [سنخ] عدم را رد می کند:

- مانند گفتار خداوند [که فرموده است]: «و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت مقرر است» و این آیه درباره مومنان نازل شده است [و دلالت بر معدوم نبودن مردگان دارد]؛ زیرا نحوه توجه به آنها در دنیا و آخرت را تبیین می کند.
- و صریح تر از آیه قبل، گفتار خداوند است [که فرمود]: «عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند».

پس اگر اقرار نمودیم که کمک خواهی از غیر خدا و توسل به او جایز است، به این دلیل که با اذن و اراده خداوند است، نه مستقل از اراده خدا؛ در این صورت چه تفاوتی است بین کمک خواهی از پیامبر یا ولی در زمان زنده بودن و زمان مرگش؟! با آنکه صحابه توسل به پیامبر (ص) را در حال حیات و وفات انکار نکرده اند. در مسند احمد آمده است:

خداوند! از تو درخواست می کنم، به حق درخواست کنندگان بر تو، و به حق این مسیر راه رفتنم؛ از تو درخواست می نمایم که مرا از آتش نجات دهی، و گناهانم را بر من ببخشایی؛ چراکه کسی گناهان را نمی بخشد مگر تو.

در این حدیث، دلالت روشنی است بر [دو مطلب]؛ اولاً بر جایز بودن توسل به خود صالحان، نه به [خصوص] دعای آنها؛ و ثانیاً [در این حدیث] لفظ عامی است که همه درخواست کنندگان از زمان آدم (ع) تا زمان [این] سوال کننده را در بر می گیرد؛ بلکه ملائکه و اجنه مومن را نیز شامل می شود؛ و نمی توان آن لفظ را در خصوص درخواست کنندگان امروز یا درخواست کنندگان زنده منحصر کرد؛ زیرا هیچ دلیلی بر این حصر، با حمل کردن حدیث [بر این موارد خاص] وجود ندارد، و نیز هیچ مخصصی از خارج [که دلالت] بر این حصر [داشته باشد] وجود ندارد.

//ص ۲۹۸//

افزون بر این [حدیث]، در [سنن] نسائی و [سنن] ترمذی آمده است که عثمان بن حنیف، توسل به ذات رسول خدا بعد از وفاتشان را با این دعا تعلیم داد:

خدایا! از تو درخواست می کنم و به تو متوسل می شوم به واسطه پیامبرت، پیامبر رحمت؛ ای محمد! ای رسول خدا! من به وسیله تو درباره نیازی که دارم به سوی خدا متوسل می شوم، تا آنکه خداوند آن را برایم برآورده سازد؛ خدایا! پس او را درباره من شفیع قرار ده.

و این، از دعاهایی است که مسلمانها با آن به پیامبر (ص)، بعد از وفات ایشان متوسل می شوند.

بنابراین اثبات شد که توسل به خود رسول اعظم (ص) و اولیاء، بعد از وفاتشان [نیز] جایز است، و [این توسل] از نظر شیعه از کارهای مستحبی است.



## جلسه ۱۰

## درس شانزدهم

## شفاعت

اص ۳۰۰// ماده «شفع» در ۳۰ مورد از قرآن کریم آمده است، و هنگامی که در این ۳۰ مورد تامل کنیم می‌توانیم با دیدگاهی روشن، از مفهوم شفاعت در کتاب عزیز خداوند جدا شویم [و تحقیق خود را به نتیجه برسانیم]. در کاربردهای عرفی، شفاعت بدین معناست که شخصی نزد شخص دیگری میانجیگری نماید، با این هدف که او درباره حق یا حکمی که بر عهده شخص سومی ثابت شده، گذشت کند؛ و این، همان معنایی است که قرآن [نیز] به کار برده است؛ پس گاه آن را رد نموده و گاهی دیگر تایید کرده است. بنابراین شفاعت در قرآن کریم بر دو قسم است:

۱. شفاعتی باطل و رد شده؛ زیرا در بر دارنده معنای شرک است، مانند گفتار مشرکان درباره بتها: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند».

باطل بودن این [نوع از] شفاعت روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. پس اینان همان کسانی هستند که از طرفی برای خودشان شفیعی معین کرده‌اند، و از طرف دیگر، در این شفیعان به تدبیر کردن و تاثیرگذاری بر خداوند معتقد گشته‌اند؛ درحالی که هر دو طرف [این نوع از شفاعت] باطل است؛ زیرا ماهیت شفاعت اقتضا می‌کند که شفیع (شفاعت کننده) نزد مشفع (پذیرنده شفاعت) مورد قبول باشد؛ و چگونه ممکن است که بتها شفاعت کننده نزد خداوند باشند، درحالی که به یقین خداوند بتها را قبول ندارد.

[اشکال دیگر] اینکه شفاعت کننده قدرتی مستقل از خداوند ندارد؛ در نتیجه، نمی‌توان فرض کرد که شفاعت کننده در خداوند تاثیر بگذارد. بنابراین، این نوع از شفاعت، اساساً شفاعت نیست؛ بلکه انبوهی از خیال و پندار است؛ و در رد آن، قرآن کریم فرموده است: «و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود؛ و نه غرامت از او قبول خواهد شد؛ و نه یاری می‌شوند». روشن‌تر از این آیه، گفتار خداوند است [که فرموده است]: «(روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت کننده‌ای جز او [خدا] ندارند»، اص ۳۰۱// و گفتار خداوند: «بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست». پس سخن مشرکان درباره شفاعت و شفاعت کنندگان، بی‌اساس و بدون مدرک است؛ زیرا شفاعت رحمتی است که خداوند از طریق واسطه‌هایی که خودش انتخاب و معین نموده، بر بندگانش افاضه می‌کند (فرومی‌ریزد)؛ و این رحمت مشرکان را فرا نمی‌گیرد؛ درحالی که شفاعت کنندگان واسطه‌هایی هستند که خداوند آنها را معین کرده است، ولی مشرکان آنها (شفاعت کنندگان برگزیده شده از طرف خدا) را انتخاب نمی‌کنند؛ و شفاعت کننده، واسطه‌ای در انتقال رحمت است نه سبب در انتقال رحمت. به دلیل این ویژگی‌ها شفاعت مشرکانه باطل است.

۲. شفاعتی صحیح و مورد قبول؛ و آن شفاعتی است که به اذن خداوند باشد و از جانب افرادی باشد که خداوند شفاعت کردن را برای آنان پسندیده باشد. پس در شفاعت صحیح سه شرط وجود دارد.<sup>۱</sup> شرط اول در تعدادی از آیات آمده است. از جمله، این گفتار خداوند: «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟».

همین آیه بر شرط دوم (اذن خداوند در شفیع) نیز دلالت دارد؛ هنگامی که این اذن از طرف خداوند صادر شود، اذن در شفاعت و اذن در شفیع است، به معنای رضایت خداوند از شفیع. اما شرط سوم، در این گفتار خداوند [آمده است]: «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند».

و از آنجا که نوع اول شفاعت، فاقد این شرطها است، مشرکان در روز قیامت، خود را بدون شفاعت کنندگان خواهند یافت، و باطل بودن شفاعتی که بدان معتقد بودند را درک خواهند کرد، و با زبان خود خواهند گفت: «(افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد».

و اگر در قرآن کریم تامل نماییم یک گرایش عمومی و سبک رایج در بازگو کردن جلوه‌های قدرت و کمال را ملاحظه می‌کنیم، که در [قالب] نفی کردن، سپس اثبات کردن، سپس افاضه کردن پدیدار شده است. پس می‌یابیم آیه‌هایی را که این جلوه‌ها [ی قدرت و کمال] را از غیر خدا نفی کرده است، و آیه‌هایی که آن را [فقط] برای خداوند اثبات نموده است، و نوع دیگری [از آیات] که به افاضه شدن برخی از قابلیت‌ها بر بعضی از آفریدگان، از جانب خداوند اشاره دارد. قرآن کریم این سبک را - با مراحل سه‌گانه‌اش - در زمینه‌ی روزی دادن و آفریدن و حکم کردن و مالکیت<sup>۲</sup> و میراندن به‌کار برده است، و این کاربرد در موضوع شفاعت نیز جریان دارد.

// ص ۳۰۲ // بنابراین غرض آیه‌های نفی کننده شفاعت از غیر خدا، منحصر کردن کمال و قدرت در خداوند، و نفی آن از غیر خداست؛ و غرض آیه‌های اثبات کننده شفاعت [برای خداوند] این است که ذات الهی به صورت ذاتی، به این جلوه از جلوه‌های قدرت و رحمت موصوف شده است؛ و غرض آیه‌هایی که شفاعت را برای غیر خدا اثبات نموده است، تاکید بر قدرت خداوند است، با بیان اینکه این قدرت (قدرت بر شفاعت) در بالاترین مراحل قرار دارد، به گونه‌ای که خداوند گاه شفاعت را خود برعهده می‌گیرد، و گاه آن را به کسی از بندگان و اولیایش که از او خشنود است واگذار می‌نماید، یعنی در شفاعت تصرف نموده و از خودش به یکی از افراد خلقش منتقل می‌کند.

و چه بسا یکی از غرض‌های این سبک قرآنی، تربیت بنده برای دلبستگی به قدرت الهی و رحمت مطلق ربّانی، و تکیه نکردن به صرف عمل شایسته باشد؛ زیرا عمل در دادگاه عدل [الهی] تنها در صورتی نجات می‌بخشد که اقتضا کننده نجات باشد؛ و آیا کسی هست که بتواند ادعا کند که با عمل خود از رحمت خداوند بی‌نیاز است؟ بلکه قرآن کریم در این رویکرد، اهتمام بیشتری داشته است؛ هنگامی که ما را متوجه ساخته است به اینکه امور از دست خداوند و سلطان و قدرت او خارج نیست؛ حتی هنگامی که با قضا (و حکم) قطعی که تغییرپذیر نیست، حکم کرده باشد؛ مانند گفتار خداوند [که فرموده است]: «اما آنها که بدبخت شدند، در آتشند؛ و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شهیق» [ناله‌های طولانی دم و بازدم] است. \* جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین برپاست؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛

<sup>۱</sup> . عبارت عربی قدری ناراست است؛ اما با توجه به جملات بعدی، وجود سه شرط لازم است: اذن الهی در شفاعت، اذن الهی در شفاعت کننده، اذن الهی در شفاعت شوند.

<sup>۲</sup> . اگر ملک به کسر میم باشد؛ و اگر به ضم میم باشد، به معنای پادشاهی است.

پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. \* اما آنها که خوشبخت و سعادت‌مند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ بخششی است قطع نشدنی». [در این آیات] با آنکه خداوند، برای بدفرجامان به جاودانگی در آتش حکم کرده است، و برای نیک‌فرجامان به جاودانگی در بهشت [حکم نموده است]، و این جاودانگی را هم‌سان جاودانگی آسمان‌ها و زمین قرار داده است؛ اما با وجود این [گونه از حکم قطعی]، آن را به اراده خود منوط کرده است؛ تا اعلامی باشد از طرف او، به اینکه امور از [محدوده قدرت] دست‌ها و تصرف خداوند خارج نمی‌شود؛ حتی این امر که درباره‌اش احکام قطعی صادر شده است. پس اگر احکام حتمی خداوند، قدرت بر چیزی را از او نمی‌گیرد، و او را ناچار به انجام کاری نمی‌کند، و چیزی را بر او واجب نمی‌گرداند، [با توجه به این نکات]، آیا اعمال ما سبب‌هایی است که قدرت را از خدا سلب می‌کند و به نفع ما، نجات را بر خدا واجب می‌گرداند و او را ناچار به کاری می‌کند؟!

و هنگامی که خداوند قدرت مطلق خود را - حتی در چنین مواردی (آیاتی که ذکر شد) - برای ما مورد تاکید قرار داده است، دیدگاه ما به این [مطلب] می‌رسد که هیچ چیزی این قدرت [الهی] را محدود و مقید نمی‌کند؛ حتی خود قضا و احکام خداوند. // ص ۳۰۳ // پس بسیار مناسب است که اشاره شود به اینکه عمل انسان، هر اندازه که شایسته باشد او را از رحمت [خداوند] باری بی‌نیاز نمی‌کند، و قدرت او را محدود نمی‌سازد؛ و هنگامی که اراده خدا، شرط جاودانه شدن کسی است که خود خداوند حکم به جاودانگی او در بهشت یا در جهنم کرده است، پس [به طریق] اولی شرط در کسی است که هنوز حکم الهی درباره‌اش صادر نشده است.

## جلسه ۱۱

و شفاعت چیزی نیست جز محلی برای ظهور اراده و خواست و رحمت مطلق خداوند؛ و گزافه (بی‌هدف) نیست، بلکه بر اساس ملاک مشخصی است. [به عنوان مثال] کسی که می‌خواهد به یک درجه علمی بالا دست یابد لازم است برخی مقدمات آن را به دست آورد و به مرتبه‌ای نزدیک به آن درجه علمی برسد. در این صورت، شفاعت [دیگری برای رساندن او به درجه مورد نظر] دارای معنای معقولی است که عبارت است از کمک کردن برای رسیدن به هدف؛ [ولی] شفاعت معنا [ی معقولی] ندارد، هنگامی که آن درجه علمی را فرد بی‌سواد می‌تلاش برای هیچ‌یک از مقدمات نکرده، مطالبه نماید، و علاقه‌مند باشد که از راه شفاعت به آن درجه برسد. همانند این مثال، شفاعت برای شخصی که هیچ ارتباطی با کسی که نزد او شفاعت می‌شود ندارد، اجرا نمی‌شود؛ مانند انکارکننده طغیان‌کننده بر ضد مولای خود، که با شفاعت به رضایت مولایش نمی‌رسد؛ بنابراین شفاعت، کامل‌کننده سبب است و به وجود آوردنده سبب نیست.

هم‌چنان که تاثیرگذاری شفیع (شفاعت‌کننده) نزد مولا گزافه نیست پس او (شفیع) حق ندارد که باطل کردن قوانین پاداش و عذاب، و باطل کردن مولویت مولی بر بندگانش، و دست کشیدن از احکام و تکالیف را از مولا درخواست نماید. بلکه لازم است که شفاعت‌کننده، مولویت مولا بر بندگانش، و قوانین و احکام او نسبت به بندگانش، و جزایی که به صورت عذاب یا ثواب درباره بندگانش اجرا می‌کند را برای مولا تصدیق نماید.





[در فرایند شفاعت، نقش] شفاعت کننده فقط تمسک کردن به صفت‌هایی در مولا است که موجب بخشش و گذشت هستند، و به صفت‌هایی در بنده است که مهربانی و رحمت را فرا می‌خواند؛ مانند گذشته خوب او، و بدی حال او، و پوزش طلبیدن او. یعنی نقش شفاعت کننده، خارج کردن بنده از مولویت مولا و محدوده احکام و جزا دادن‌های او نیست؛ و نقش او فقط در تلاش برای انتقال بنده از حکمی مولوی، به یک حکم مولوی دیگر تجسم می‌یابد.

### شفاعت کننده چه کسی است؟

از آنچه گذشت روشن شد که شفاعت یکی از ویژگی‌های «مولویت» است؛ پس هر کس موصوف به مولویت باشد می‌تواند در محدوده نفوذ مولویتش، شفاعت را به هر کس که بخواهد عطا کند تا این شفاعت، جلوه‌ای از رحمت مولی و قدرت او به‌طور هم‌زمان باشد. از آنجا که مولویت خداوند، آن مولویت حقیقی و یگانه در [تمام] هستی است، و بقیه مولویت‌ها اعتباری است، بنابراین شفاعت یکی از واقعیت‌های مخصوص به اوست. // ص ۳۰۴ // خداوند فرموده است: «بگو: "تمام شفاعت از آن خداست"»؛ و شفاعت‌های دیگر، یا شفاعتی دروغین است؛ مانند گفتار مشرکان: «و می‌گویند: "اینها شفیعان ما نزد خدا هستند"»، یا شفاعتی است که خداوند اذن به آن داده است، پس از خود او گرفته شده و به او باز می‌گردد، همانند گفتار خداوند: «آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد».

و قرآن کریم تصریح دارد به اینکه شفاعت اذن داده شده به آن، به گروه‌هایی اعطا شده است؛ از جمله ایشان:

۱. ملائکه: خداوند فرموده است: «و چه بسیار فرشتگان آسمان‌ها که شفاعت آنها سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد».

۲. شهادت دهندگان به حق: «کسانی را که غیر از او می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند».

شهادت دهندگان به حق گروهی از مومنان‌اند که بی‌تردید درجه‌ای پایین‌تر از درجه پیامبران و بالاتر از درجه بقیه افراد امت دارند؛ و بدون شک اهل بیت (ع) در صف اول این گروه قرار دارند؛ به دلیل ویژگی آنها که بارزترین مصداق کسانی هستند که شهادت به حق داده و عمل به حق نموده و در راه حق جهاد کرده‌اند؛ افزون بر اینکه آنها از کسانی هستند که قرآن کریم بر عصمت ایشان تصریح نموده است.

و هنگامی که روایات نبوی را بررسی می‌کنیم، تفسیر این اصطلاح (شهادت دهندگان به حق) را در آن می‌یابیم:

رسول خدا (ص) فرمود: «در روز قیامت، پیامبران شفاعت می‌کنند، سپس علما، سپس شهیدان (شهادت دهندگان)».

و [نیز] فرموده است: «شفاعت کنندگان پنج [دسته] هستند: قرآن، خویشاوند، امانت، پیامبرتان، خانواده پیامبرتان».

و خود محمد بن عبد الوهاب در کتاب «کشف الشبهات» یادآور شده و گفته است:

// ص ۳۰۵ //

[خداوند] شفاعت را به غیر پیامبر (ص) [نیز] داده است. پس صحیح است که [گفته شود] ملائکه شفاعت





می کنند و فرزندان که قبل از بلوغ از دنیا رفته اند<sup>۱</sup> شفاعت می کنند و اولیا شفاعت می کنند.

[محمد بن عبد الوهاب در این باره] به روایاتی استناد کرده است که بخاری در «صحیح» خود و نیز مسلم در «صحیح» خود و احمد در «مسند» اش به همین مضمون نقل کرده اند؛ بدین شرح: از ابو سعید خدری، از پیامبر (ص) [نقل شده که] فرمود:

به هر پیامبر هدیه ای داده شده است، و همه پیامبران آن هدیه را بدون مهلت طلبیدن دریافت کردند؛ و من هدیه ام را به تاخیر انداختم تا برای امتم شفاعت کنم. به یقین مردی از امت من برای گروهی از مردم شفاعت می کند، پس آنها داخل بهشت می شوند، و به یقین مردی [از امتم] برای قبیله اش شفاعت می کند، و به یقین مردی برای خویشاوندان شفاعت می کند، و به یقین مردی برای سه نفر و برای دو نفر و برای یک نفر شفاعت می کند؛ [پس داخل بهشت می شوند].

و ابو سعید خدری می گفت: اگر مرا در این حدیث تصدیق نکردید، پس اگر خواستید [این آیه قرآن را] بخوانید: «یقیناً خدا هم وزن ذره ای [به احدی] ستم نمی کند، و اگر [هم وزن آن ذره] کار نیکی باشد، آن را دو چندان می کند، و از نزد خود پاداشی بزرگ می دهد». پس خدا می فرماید: ملائکه شفاعت کنند و پیامبران شفاعت کنند و مومنان شفاعت کنند

...  
//ص ۳۰۶

## شفاعت شونندگان

میان دانشمندان مسلمان، درباره شفاعت شونده بحث شده است. معتزله گفته اند: شفاعت رسول (ص) [فقط] برای اطاعت کنندگان است، به منظور افزایش ثواب و بالا رفتن درجه ایشان؛ و امکان ندارد که شفاعت برای گناهکاران باشد، به دلیل آیاتی که دلالت کننده است بر در گرو عمل بودن انسان، و به این دلیل که شفاعت گناهان را محو (پاک) نمی کند.

و از ابو الحسن خیاط - یکی از بزرگان معتزله - نقل شده است که او در رد قائلان به شفاعت با این گفتار خداوند استدلال می کرد: «آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟! آیا تو می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟!». شیخ مفید او را پاسخ گفته است به اینکه قائلان به شفاعت مدعی نیستند که رسول اعظم (ص) همان کسی است که لایقان آتش را از آن نجات می دهد؛ [بلکه] فقط مدعی هستند که خداوند همان کسی است که لایقان آتش را به احترام پیامبرش و خاندان پاک پیامبرش نجات می دهد. و عموم مسلمانان معتقدند که شفاعت برای مسلمانان گناهکار است، نه برای کافران و مشرکان؛ به دلیل گفتار پیامبر (ص) [که فرمود]: «شفاعت را برای اهل گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده ام».

علامه طباطبایی بر این دیدگاه با قرآن کریم استدلال نموده است؛ آنجا که خداوند فرموده است:

«(آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، \* مگر اصحاب یمین (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و

۱. در پاورقی کتاب، «الأفراط» به معنی «پیشی گیرندگان» گرفته شده که معنای محصلی ندارد. معنای مناسب همان است که در پاورقی کشف الشبهات آمده و عبارت است از: «فرزندانی که قبل از بلوغ از دنیا رفته اند. (کشف الشبهات، تلخیص طلعت مرزوق، نشر دار الایمان، ص ۲۸، پاورقی)



تقوایشان به دست راستشان می دهند) \* آنها در باغهای بهشتند، و سؤال می کنند؛ \* از مجرمان: \* "چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!" \* می گویند: "ما از نمازگزاران نبودیم، \* و اطعام مستمند نمی کردیم، \* و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم، \* و همواره روز جزا را انکار می کردیم، \* تا زمانی که مرگ ما فرا رسید!" \* از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد؛ زیرا این آیات بین اصحاب یمین و مجرمان تمایز نهاده است، و ویژگی هایی که گناهکاران را به سوی آتش می کشاند و باعث منتفی شدن شفاعت برای آنان می گردد را بیان می کند.

//ص ۳۰۷// به مقتضای (لازمه) این بیان، و بر اساس سیاق مقابله و مقارنه و مقایسه [روشن می شود که] اصحاب یمین که دارای این صفات نیستند، به شفاعت شفاعت کنندگان دست یافته اند؛ و گویا سرنوشت گناهکاران به دلیل دو سبب است:

یکی از آن دو: مرتکب شدن مخالفت های اساسی در مقیاس دینی؛<sup>۱</sup> و دومین سبب: منتفی بودن شفاعت برای کسی که مرتکب چنین مخالفت هایی شود.

و بر اساس سیاق مقابله درمی یابیم که سرنوشت اصحاب یمین، ناشی از نبودن این دو سبب است. آنها از طرفی، مرتکب مخالفت های اساسی نشده اند، و از طرفی دیگر، به گونه ای هستند که آنها را برخوردار از شفاعت قرار می دهد؛ هرچند ممکن است مخالفت هایی غیر اساسی از آنها سر زده باشد. در این صورت، معنای شفاعت، مطابق با گفتار خداوند است [که فرمود]: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم»؛ چرا که گناهان دارای استمرار تبدیل به کبیره می شود.<sup>۲</sup>

علامه طباطبایی با مقایسه اینجا (آیه ۳۱ سوره نساء) با گفتار خداوند: «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند» معتقد است که اصحاب یمین همان کسانی هستند که خداوند راضی به شفاعت شدن برای ایشان است، و معتقد است که رضایت ذکر شده در این آیه، رضایت از عمل نیست، زیرا برخی از اعمال فرد شفاعت شده، گناه و نامقبول است؛ پس بی تردید معنای رضایت [در این آیه] رضایت از دین است، به معنای اینکه دین فرد شفاعت شده، تکمیل کننده شرایط اساسی مورد نیاز [برای شفاعت شدن] است.

## جلسه ۱۲

### شبهه ها و پاسخ ها

در پرتو آنچه گذشت می توانیم به تعدادی از شبهه ها که درباره شفاعت ایجاد شده پاسخ دهیم. این [شبهه ها عبارتند از]:

//ص ۳۰۸//

یکم. شفاعت یعنی فرمانبرداری خداوند از تاثیر آفریده ای از آفریدگانش.

<sup>۱</sup> . یعنی اساسی بودن این مخالفت ها با توجه به معیارهای دینی مشخص می شود.

<sup>۲</sup> . به این دلیل که اگر شخصی گناهِش تا روز قیامت باقی مانده باشد حتما اهل گناه کبیره بوده است؛ چون اگر فقط گناه صغیره مرتکب شده بود، طبق این آیه شریفه بخشیده می شود. (المیزان، ج ۱، ص ۱۷۰)

پاسخ: برای بخشش الهی چندین سبب وجود دارد، که از جمله آن، دعا و توبه و شفاعت و ... است؛ و هم‌چنان که قبول کردن دعا و توبه و متحقق شدن مغفرت به واسطه آن‌دو، به معنای فرمانبرداری آفریدگار از آفریده نیست، و فقط به معنای جاری شدن رحمت الهی بر بنده بعد از به‌وجود آمدن شرط آن، به صورتی که خود خداوند تعیین کرده و هیچ کس آن را بر خداوند واجب نکرده، می‌باشد، همین‌طور شفاعت [نیز] سببی است که آفریدگار، جاری کردن رحمت بر بندگانش را به آن منوط نموده است. این تعلیق به‌خاطر یک هدف تربیتی رخ داده است که [این هدف] ابراز می‌شود با محکم کردن ارتباط مردم با پیامبران و اولیا، و تایید موقعیت ایشان به عنوان الگو و مرکز و رهبر جامعه بشری. تا زمانی که خداوند همان کسی باشد که در شفاعت را گشوده است، و همان کسی باشد که شفاعت کنندگان را مشخص می‌کند و ویژگی‌ها و چگونگی شفاعت شوندگان را معین می‌نماید، هیچ مبنایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند.

دوم. لازمه شفاعت این است که رحمت و دلسوزی شفاعت کننده، بیشتر از رحمت و دلسوزی خداوند باشد.

پاسخ: از آنچه گذشت روشن شد که خداوند همان کسی است که شفاعت را قرار داده و برای هر کس که اراده نموده، اذن به شفاعت داده است. پس شفاعت اقدامی نیست که شفاعت کننده، به صورت مستقل از اراده الهی به آن بپردازد، و تنها، دری است که خداوند گشوده و شرایط و اشخاصش را تعیین نموده است تا از طریق شفاعت کنندگان، رحمت خود را بر بندگانش جاری سازد. پس دلسوزی شفاعت کنندگان، شعاعی برگرفته از آن خورشید (دلسوزی و مهربانی خداوند) است.

سوم. شفاعت یعنی وجود دو حکم مختلف برای بنده؛ حکم قبل از شفاعت، که مجازات با عذاب است؛ و حکم بعد از شفاعت، که نجات و کامیابی با نعمت‌ها است. پس اگر [حکم] اول با عدل و حکمت سازگار باشد، شفاعت امری مخالفت با عدل است؛ و اگر [حکم] دوم سازگار با عدل و حکمت باشد، [حکم] اول ظلم است.

پاسخ: برای این وضعیت، نظیرهایی (وضعیت‌های مشابهی) وجود دارد. یکی از نظیرها، نازل شدن بلا بر بنده، قبل از دعا کردن یا قبل از دادن صدقه یا قبل از صله رحم، و برطرف شدن بلا از بنده، بعد از دعا کردن یا دادن صدقه یا صله رحم از جانب اوست؛ درحالی که در نازل شدن و برطرف شدن بلا به‌خاطر این سبب‌ها حکمت وجود دارد؛ و در شفاعت نیز وضعیت همان‌گونه است.

//ص ۳۰۹// به این معنا که گناهی که از مومن سر می‌زند، علت تامه برای واقع شدن عذاب را تشکیل نمی‌دهد، به گونه‌ای که جدا شدن عذاب از بنده، ممکن نباشد؛ بلکه سر زدن گناه از مومن، فقط مقتضی عذاب را تشکیل می‌دهد. پس اگر آنچه مانع از وقوع عذاب است رخ دهد، عذاب واقع نمی‌شود؛ و خداوند مانع‌هایی را برای وقوع عذاب قرار داده است، مانند توبه و شفاعت و اعمالی که گناهان را می‌پوشاند (کفاره گناهان است). بنابراین هنگامی که چیزی از این قبیل (مانع‌های وقوع عذاب) رخ دهد، واقع شدن اثر گناه (عذاب)، ناممکن می‌گردد.

و می‌توان گفت: حکم کردن به عذاب قبل از شفاعت، مطابق با عدالت خدا و عمل بنده و استحقاق اوست، و حکم کردن به نجات بعد از شفاعت، مطابق با رحمت و محبت و مهربانی خداوند است.

چهارم. وعده دادن به شفاعت، باعث جرأت یافتن مردم بر [ارتکاب] گناهان می‌شود.

پاسخ: اگر وضعیت این‌گونه باشد، باید راه توبه و امید به رحمت الهی بسته شود. حکمت خدا اراده کرده است که درهای امید را به روی بندگان گناهکارش بگشاید، تا برای آنها ته‌مانده ارتباط با خداوند باقی بماند، و قربانی یأس و ناامیدی - که آنها را به افول و سقوط بیشتر می‌کشاند - نشوند.



و همانند بخشش و قبول توبه، در شفاعت [نیز] به هیچ وجه، برانگیختن (تحریک و غرّه نمودن) نسبت به گناهان و معصیت‌ها وجود ندارد؛ بلکه شفاعت، فقط روزنه‌ای برای انتظار و امیدواری است؛ به دو دلیل:

یکی اینکه وعده دادن به شفاعت، افراد گناهکاری که شفاعت در مورد آنها قبول خواهد شد را مشخص نکرده است؛ بنابراین بندگان همواره امیدوارند که به شفاعت دست یابند، نه چیز بیشتری. به همین دلیل، شفاعت به همین صورت (امیدواری به تحقق آن) در دعا نیز وارد شده است، چنان که در دعای امام زین العابدین (ع) [آمده است]: «و شفاعت محمد و آل محمد درباره من را بپذیر، و دعای مرا مستجاب گردان ...».

و دیگر اینکه مولا (خداوند) نوع گناهایی که شفاعت را در مورد آنها قبول می‌کند مشخص نکرده است، و به میزان تاثیر شفاعت تصریح ننموده است، که آیا شفاعت تمام انواع عذاب را برطرف خواهد کرد یا خیر؟ به همین دلیل، مساله شفاعت از محدوده امیدواری خارج نشده و به محدوده برانگیختن وارد نگردیده است.

### جلسه ۱۳

[اشکال] پنجم. شفاعت جایز آن است که مومن دعا کند و بگوید: «خدا! شفاعت پیامبر ما محمد را در روز قیامت بپذیر»، و جایز نیست که بگوید: «ای رسول خدا! روز قیامت برای من شفاعت کن»؛ زیرا این [گونه طلب شفاعت] از نوع شرک در عبادت است // ص ۳۱۰ // که شبیه رفتار عبادت کنندگان بتها است، که می‌گفتند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند»؛ درحالی که خداوند می‌فرماید: «هیچ کس را با خدا نخوانید». در نتیجه، شفاعت به شیوه دوم، از سنخ درخواست شفاعت از غیر مالکش می‌باشد، و [دلیل دیگر] اینکه درخواست شفاعت از مرده، کاری باطل است.

پاسخ: شرک در عبارت بر دو رکن استوار است، که عبارتند از:

۱. اعتقاد به تدبیر و آفرینش درباره کسی که به عنوان اله (معبود) انتخاب شده است، یا اعتقاد به اینکه امور آفرینش و هستی به او واگذار گردیده است.

۲. اظهار خضوع و تسلیم برای کسی که به عنوان اله انتخاب شده است، به عنوان ابراز عبادت برای او.

و درخواست شفاعت از رسول (ص) و اولیا، این دو رکن را ندارد؛ زیرا در این نوع شفاعت، اعتقادی به قدرت ذاتی در رسول (ص) بر تدبیر و آفریدن نیست، و اعتقادی بر اینکه امور (تدبیر و آفریدن) به آنها واگذار شده [هم] نیست، و خضوع و تسلیم برای او به عنوان یک شخص و انسان [هم] نیست؛ بلکه تمام آنچه در این نوع شفاعت وجود دارد این است که برای رسول (ص) نزد خداوند جایگاه و مرتبه بلندی است، به گونه‌ای که برای او مقرر شده تا امتش را شفاعت نماید.

و آیه‌ای که در اشکال مطرح شده، آغازش این چنین است: «آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: "اینها شفیعان ما نزد خدا هستند"». پس شفاعت مشرکانه باطل، وابسته به عبادت بتها و برآمده از آن است؛ و باطل بودن این (شفاعت مشرکانه) به همین دلیل است؛ درحالی که درخواست شفاعت از رسول (ص) همراه با عبادت او نیست تا آنکه باطل باشد.

[نکته دیگر اینکه] ملاک حکم به صحت یا بطلان، شباهت ظاهری بین یک فرض و فرض دیگر نیست؛ و اگر امر این گونه بود [عمل] سعی [بین صفا و مروه] و طواف و نظایر آن دو جزو نمودهای شرک بود؛ چون مشرکان آن دو را انجام می دادند.

اما گفتار خداوند [که فرموده است]: «هیچ کس را با خدا نخوانید» پاسخش همانند پاسخی است که بیان شد. پاسخ این است که آیه درباره درخواستی است که به صورت عبادت باشد و درخواست کننده با پروردگار و معبودی صحبت کند. //ص ۳۱۱// پس آیه وارد شده است تا در موضوع «درخواست»، از عبادت غیر خدا نهی کند، و درباره هر درخواستی از هر درخواست شده ای نیست. اگر آیه به این معنا (هر درخواستی از هر درخواست شده ای) بود، از چیزی نهی کرده بود که بنیان زندگی اجتماعی است، به گونه ای که تصور وجود زندگی اجتماعی بدون آن ناممکن است، و آن، «تعاون» است؛ و آیا عاقلانه است که دین از درخواستی که به خاطر آن، مسلمانی نزد مسلمان دیگر می رود و از او می خواهد تا انجامش دهد، نهی می کند؟ و آیا این نوع از رفتار، درخواست از غیر خدا نامیده می شود؟

و گاه گفته می شود: شفاعت از این نوع (درخواست به گونه عبادت) نیست؛ و دلیل اشکال در شفاعت این است که درخواست چیزی از ویژگی های اله و معبود است؛ و آیه از هر درخواستی نهی نکرده است؛ بلکه فقط از درخواست چیزی که از ویژگی های الوهیت (اله بودن) است نهی نموده است؛ و این نوع از درخواست از مصداق های درخواست از غیر خداوند است [که در آیه مزبور آمده است].

پاسخ [این است که] از درخواست شفاعت کردن از رسول (ص) افزودن ویژگی الوهیت به ایشان قصد نشده است؛ تا آنکه از قبیل درخواست از غیر خدا [که در آیه نهی شده] باشد؛ بلکه پس از اینکه ثابت شد که خداوند به رسول (ص) اذن در شفاعت کردن داده است، برای ما جایز است که شفاعت را از رسول (ص) درخواست نماییم؛ همان طور که درخواستمان را از هر کسی که بر آن توانا باشد مطالبه می کنیم. این (درخواست شفاعت از رسول) تاکید کننده توحید است و در آن هیچ ناخالصی ای از نوع شرک وجود ندارد؛ زیرا به اذن خداوند منتهی می شود. خداوند شفاعت مشرکانه را با سخنش [که فرموده است]: «و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند» باطل کرده است؛ زیرا به اذن او منتهی نمی شود؛ چراکه خداوند در شفاعت اینها (بتها) اذن نداده است و برای انسان جایز نیست که خودش شفاعت کنندگان را انتخاب کند؛ و فقط او مجاز است که شفاعت را از کسی درخواست نماید که از جانب خدا در شفاعت کردن اذن داشته باشد؛ و شفاعت کردن رسول (ص) از همین نوع است.

اما سخن بعضی [که گفته اند]: درخواست شفاعت از رسول (ص)، درخواست شفاعت از غیر مالکش می باشد، پاسخش روشن گردید. مالک حقیقی وجود، فقط خداوند است و هر مالکی جز او، فقط با مالکیت اعتباری ظاهری، مالک است. پس اگر منظور از این اشکال، جایز نبودن درخواست چیزی جز از مالک حقیقی اش - یعنی خداوند - باشد، لازمه این معنا، نابود شدن زندگی اجتماعی است که بر اساس تعاون و رد و بدل کردن و درخواست اشیاء از کسی است که با ملکیت اعتباری، مالک آن است؛ //ص ۳۱۲// و درخواست شفاعت از رسول (ص)، درخواست شفاعت از مالک اعتباری آن است، بعد از آنکه ثابت شد که رسول (ص) از جانب خداوند درباره شفاعت کردن امتش اذن گرفته است؛ و اگر درخواست اشیاء از کسی که به صورت ملکیت اعتباری مالک آن است، باطل و شرک باشد، پس باید زندگی اجتماعی متوقف شود؛ چون نوعی از زندگی است که جز بر اساس شرک و باطل، استوار نمی گردد!!



اما آخرین سخن اشکال کننده [که گفته بود] درخواست شفاعت از مرده، کاری باطل است، و شفاعت رسول (ص) از همین نوع است، این اشکال، از خانه عنکبوت هم سست تر است و با انسانی که ایمان به غیب دارد تناسب ندارد؛ و فقط با [اعتقاد] انسان مادی که ماده را جوهر اصلی وجود و آخرین حد وجود می‌داند سازگار است. ما از کسانی نیستیم که معتقدند به اینکه فقط جسد (بدن مادی) آغاز و پایان انسان است، و هنگامی که مرد و در قبر نهاده شد و به خاک سپرده شد، همه چیز به پایان می‌رسد؛ ما ایمان داریم به اینکه حقیقت انسانیت، با «روح» متبلور شده است، و جسد، جلوه‌ای مادی برای این حقیقت است، و مرگ به جسد می‌رسد، نه به این حقیقت (روح). این (اعتقاد) نسبت به هر انسانی [به‌طور کلی] است؛ اما برای روح پیامبران و اولیای مقرب به خداوند، ویژگی و مرتبه خاصی است که فهمیدن آن در توان ما نیست. در نتیجه، ما شفاعت را از جسد مرده درخواست نمی‌کنیم؛ ما شفاعت را فقط از روحی که نمی‌میرد درخواست می‌نماییم؛ ما شفاعت را از روح انسانی می‌خواهیم که شریف‌ترین پیامبران و رسولان است. اگر ارتباط ما با رسول (ص)، از نوع ارتباط با جسد مرده بود، معنای سلام کردن ما بر ایشان، در پنج نماز یومیه چیست؟ و معنای شاهد بودن رسول (ص) بر ما و بر رفتارهای ما - که [سخن] روشن قرآن کریم است - چیست؟

گذشته از تمام این (دلایل)، در حدیث صحیح از پیامبر (ص) ثابت شده است که ایشان به برخی از یارانش، توسل به خود و طلب شفاعت از خود را یاد داد. این تعلیم، در داستان مشهور فردی نابینا [مطرح شده است] که از وضعیت خود نزد پیامبر (ص) شکایت کرد؛ پیامبر (ص) او را راهنمایی کردند که وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و بعد از آن بگوید: «خدایا! من از تو درخواست می‌کنم و به تو رومی‌آورم، به حق پیامبرت محمد که پیامبر رحمت است؛ ای محمد! ای رسول خدا! من درباره این حاجتم، به وسیله تو رو به سوی پروردگار کرده‌ام، تا آنکه برآورده سازد؛ خدایا! پیامبر را برای من شفیع قرار ده». پس آن را انجام داد و خدا بینایی‌اش را به او برگرداند.

// ص ۳۱۳ // ابن تیمیه همین داستان را نقل نموده، و از بسیاری از گذشتگان، عمل به این دعا را در زمان زندگی پیامبر و بعد از آن نقل کرده است.

### خلاصه بحث

شفاعت، رحمتی است که خداوند از طریق واسطه‌هایی که برای اهل توحید انتخاب و معین کرده، بر بندگانش جاری ساخته است؛ چنان که کتاب خدا و متون سنت شریف نبوی بر آن تصریح دارد.

و در شفاعت، شرکی وجود ندارد؛ بلکه شفاعت، گواهی دیگر بر اراده مطلق خدا، و قدرت برتر او، و رحمت گسترده او، و لطف همگانی اوست که برای هرکس که شایسته آن باشد قرار می‌دهد.



## جلسه ۱۴

## درس هفدهم

## زیارت قبرها

// ص ۳۱۵ // زیارت در لغت یعنی قصد (رفتن، روان شدن) و دیدار. گفته می‌شود: «زَارَهُ يَزُورُهُ زِيَارَةً وَ زُورًا» یعنی به دیدار او رفت. اسم فاعل آن، «زائر» است. «زور» کسی است که تو را زیارت می‌کند؛ گفته می‌شود: «رَجُلٌ زُورٌ» [یعنی مردی که زیارت کننده است]. در حدیث [آمده است]: «برای «زور» تو (کسی که تو را زیارت نموده) بر عهده تو حقی است. «زور» در اصل، مصدری است که به جای اسم قرار گرفته است، مانند «صوم» و «نوم»، به معنی «صائم» (روزه‌دار) و «نائم» (خوابیده). «تزویر» آن است که زیارت شونده، زائر (زیارت کننده) را گرمی دارد و برای زائر، حق زیارتش را قبول داشته باشد. «مزار» [نیز] محل زیارت کردن است. [زیارت] در اصطلاح همان چیزی است که نزد مردم مرسوم است؛ یعنی قصد کردن (رفتن به سوی) زیارت شونده، برای گرمی‌داشتن و انس با او.

## دلیل قرآنی بر مشروع بودن زیارت قبرها

خداوند پیامبرش [حضرت] محمد (ص) را از نماز گزاردن بر جنازه منافق و ایستادن کنار قبر او نهی کرده است؛ با این سخن خود: «هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش)، نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند»؛ یعنی هیچ‌گاه کنار قبر هیچ‌یک از آنها نایست؛ چنان‌که نهی نسبت به نماز [همین‌گونه به صورت مطلق] است. از این آیه نتیجه گرفته می‌شود که [حکم] ایستادن کنار قبر نیز اختصاص به وقت خاصی ندارد، بلکه مطلق است.

پس به دست آمد که: خداوند پیامبرش را از هرگونه درخواست بخشش و رحمت برای منافق نهی نموده است؛ چه بعد از نماز و چه مطلق دعا؛ و از هرگونه ایستادن کنار قبر نهی نموده است؛ چه در زمان دفن کردن و چه بعد از آن. // ص ۳۱۶ // از این (نتیجه‌گیری) دانسته می‌شود که این دو امر - نماز و ایستادن کنار قبر - برای مومن جایز است و برای منافق جایز نیست.

بنابراین جایز بودن زیارت قبر مومن، و جایز بودن خواندن قرآن برای روح او حتی بعد از صدها سال، ثابت می‌شود.

## دلیل نقلی بر مشروع بودن زیارت قبرها

روایت‌هایی که بر زیارت قبرها و دعا برای اهل قبرها (مردگان)، یا نزدیک شدن به خداوند از راه زیارت تشویق می‌کند، زیاد است که برخی از آنها را ذکر می‌نماییم:

۱. روایتی که از ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

مردی نیست که قبر دوست یا خویشاوند صمیمی‌اش را زیارت کند و بر او سلام کند و کنارش بنشیند، مگر

آنکه [آن مرده] سلام او را پاسخ دهد و به انس گیرد، تا زمانی که از کنار او برخیزد.

۲. هم‌چنین روایتی [دیگر] که از ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:



- مردی نیست که بر قبری که [مدفون در] آن را در دنیا می‌شناخته، عبور کند و بر او سلام دهد، مگر آنکه [مردۀ درون قبر] او را می‌شناسد و جواب سلام او را می‌دهد.
۳. و نیز از ابوهریره [نقل شده] که پیامبر (ص) به قبرستان رسید و فرمود:
- سلام بر شما؛ [اینجا] اقامتگاه گروهی مومن است؛ و ما هم - اگر خدا بخواهد - به شما خواهیم پیوست.
۴. و از بریده نقل شده که گفت: رسول خدا (ص) به آنها یاد می‌داد که هنگامی که به سوی قبرستان‌ها می‌روند، گوینده آنها بگوید:
- سلام بر شما، ای مومنان و مسلمانان اهل این سرزمین؛ و ما هم - اگر خدا بخواهد - به شما می‌پیوندیم. از خدا برای خود و برای شما عافیت (مصون ماندن از بلا و گرفتاری) را می‌طلبیم.
۵. و از عایشه [نقل شده است]:
- پیامبر (ص) فرمود: پروردگارم به من دستور داده تا به بقیع بروم و برای آنها (مدفون شدگان در بقیع) استغفار کنم. [عایشه گفت:] گفتم: چه بگویم ای رسول خدا؟ فرمود: بگو: سلام بر مومنان و مسلمانان اهل این سرزمین؛ خداوند کسانی که بر ما [در مرگ] پیشی گرفتند و کسانی که پس از ما خواهند بود رحمت کند؛ و ما - اگر خدا بخواهد - به شما می‌پیوندیم.
۶. از رسول خدا (ص) [نقل شده] که فرمود:
- من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم. پس [از این] قبرها را زیارت کنید؛ زیرا [مایه] زهد در دنیا و یادآوری آخرت است.
۷. و روایت شده است که رسول خدا (ص) قبر مادرش را زیارت کرد؛ پس گریه کرد و اطرافیان را به گریه انداخت. سپس فرمود: «از پروردگارم درباره اینکه قبر مادرم را زیارت کنم اذن خواستم، و خدا به من اذن داد. پس قبرها را زیارت نمایید؛ زیرا مرگ را به یاد شما می‌آورند.
۸. و روایت شده که عایشه گفت: رسول خدا (ص) درباره زیارت قبرها رخصت (اجازه) داد.
- و از این دسته [از روایات] به دست می‌آید که پیامبر (ص) از زیارت قبرها به صورت موقتی نهی فرموده بود. سپس ایشان نهی را برداشت و پس از آن، بر زیارت قبرها تاکید نمود؛ و بیان شده که دلیل نهی موقت به این برمی‌گردد که مسلمانان اسلام را تازه فرا گرفته بودند. لذا بر قبر مردگانشان با نوحه‌گری باطل سوگواری می‌کردند // ص ۳۱۸ // که آنها را از محدوده شریعت خارج می‌ساخت. [اما] هنگامی که اسلام در دل‌های ایشان جای گرفت و با شریعت و احکام اسلامی مانوس شدند، و قبرهای مسلمانان زیاد شد، پیامبر (ص) آن نهی از زیارت قبرها را به امر خداوند، لغو نمود؛ به دلیل آثار خوب و نتیجه‌های خوشایندی که دارد.

## جلسه ۱۵

### دلیل تاریخی

جستجو کننده در زمینه سیره مسلمانان در دوره اول [اسلام]، چه قبل از رحلت رسول (ص) و چه بعد از آن، درمی‌یابد که این سیره، بر اساس توجه آنها به زیارت قبرها بنا نهاده شده است. و اینکه برخی از شواهد تاریخی بر این سیره:

۱. روزی مروان [نزد قبر رسول خدا (ص)] آمد و مردی را دید که صورتش را روی قبر نهاده است. پس گردن او را گرفت (او را مواخذه نمود) و گفت: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟ گفت: بله؛ پس نزدیک او آمد - و او ابو ابوب انصاری بود - و گفت: نزد رسول خدا (ص) رفتم و نزد سنگ نرفتم. از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هنگامی که اهل دین، دین را به دست گرفته‌اند بر دین گریه نکنید، ولی هنگامی که غیر از اهل دین، دین را عهده‌دار شدند بگریید.
۲. فاطمه (س) نزد قبر پیامبر (ص) آمد؛ پس مشتی از خاک قبر را برداشت و بر دیدگانش گذاشت و گریست.
۳. یک اعرابی نزد قبر پیامبر (ص) آمد و خاک قبر را بر سرش ریخت و گفت: «... و در آنچه نازل شده آمده است:» اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند ... « و من به خودم ظلم کرده‌ام و نزد تو آمده‌ام تا برایم طلب آمرزش کنی». پس از جانب قبر ندا داده شد: به تحقیق که آمرزیده شدی. و [آنچه نقل شد] در حضور امیرالمومنین علی (ع) بود.
۴. بلال نزد قبر پیامبر (ص) رفت و شروع به گریه نزد قبر حضرتش کرد و صورتش را بر قبر می‌کشید. سپس حسن و حسین (ع) وارد شدند، پس شروع کرد به در آغوش کشیدن و بوسیدن آن‌دو.

//ص ۳۱۹//

۵. از عبدالله بن ابی ملیکه روایت شده است که روزی عایشه از کنار قبرها بازگشت. پس به او گفت: ای ام‌المومنین! از کجا می‌آیی؟ گفت: از [کنار] قبر برادرم عبد الرحمان. به او گفتم: مگر رسول خدا (ص) از زیارت قبرها نهی نکرده بود؟ گفت: بله، پیامبر (ص) از زیارت قبرها نهی کرده بود، سپس به زیارت قبرها امر فرمود.
- و عبدالله بن عمر هنگام بازگشت از مسافرت، بر رسول خدا (ص) و دو همراهش (ابوبکر و عمر) سلام می‌کرد و می‌گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو .... سپس بازمی‌گشت. از اینجاست که کسانی از علما که زیارت قبرها را جایز دانسته‌اند، به صحابه - که رضوان خدا بر ایشان باد - اقتدا کرده‌اند.

### زیارت قبر پیامبر (ص)

آیات قرآن و روایات شریف، به زیارت قبر رسول (ص) و درخواست نزد او فرا می‌خواند؛ افزون بر اجماع همه مسلمانان، پشت در پشت، از زمان رسول خدا (ص) تا امروز؛ و کسی که زیارت قبر رسول (ص) را انکار نماید وجود ندارد، مگر گروهی که خودشان را «وهابی» نامیده‌اند.

اما گواهی قرآن کریم [به زیارت قبر پیامبر (ص) و درخواست نزد قبر ایشان این است که] خداوند فرموده است: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند». بنابراین این آیه، خداوند به گناهکاران امر فرموده که نزد رسول خدا (ص) حاضر شوند و از او بخواهند تا برای آنها استغفار کند؛ زیرا دعای پیامبر درباره آنها مستجاب است.

و این آیه مخصوص به زندگانی پیامبر (ص) و دوره حضور او در میان مردم نیست؛ بلکه از این آیه، حکم عام و فراگیری را برداشت می‌کنیم که از [دوران] زندگانی پیامبر (ص) فراتر می‌رود؛ زیرا قرآن کریم به زندگی کردن پیامبران و اولیا در زندگانی برزخی تصریح دارد، و آنها را در آن عالم، بیننده و شنونده قلمداد کرده است؛ افزون بر وارد شدن



روایات شریف فراوانی که تصریح دارد به اینکه فرشتگان سلام کسی که به خاتم پیامبران (ص) سلام کند را به ایشان می‌رسانند.

و اینکه رسول خدا (ص) فرمود: «کسی نیست که به من سلام کند، مگر آنکه خداوند روحم را به من بازمی‌گرداند تا جواب سلامش را بدهم». و همچنین از ایشان نقل شده است: «بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما به من می‌رسد، هر کجا که باشید».

و ابو سعید سمعانی از امام علی بن ابی‌طالب (ع) روایت کرده است:

یک اعرابی بعد از سه روز از وقتی که رسول خدا (ص) را دفن کرده بودیم آمد، و خود را روی قبر شریف [پیامبر (ص)] انداخت، و خاک قبر را بر سرش ریخت و گفت: «ای رسول خدا! گفتم، پس [گفتارت را] شنیدیم؛ و [یاد] خدا را محافظت کردی و ما [نیز] از تو محافظت نمودیم؛ و در آنچه بر تو نازل شده آمده است: «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند ...» و من به خودم ظلم کرده‌ام و نزد تو آمده‌ام تا برایم طلب آمرزش کنی».

بنابراین برای انسان جایز است که کنار قبر رسول خدا (ص)، بعد از وفات ایشان بایستد، و از او درخواست نماید تا برای او از خداوند طلب بخشش کند. با این (استدلال) جایز بودن زیارت قبر رسول اعظم (ص) اثبات می‌شود؛ چون حقیقت آن (حضور نزد قبر و درخواست استغفار) به معنای حاضر شدن زائر نزد زیارت شونده است.

اما روایاتی که در کتاب‌های معتبر درباره زیارت قبر رسول (ص) وارد شده، بسیار زیاد است؛ که به بیان برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

۱. از عبدالله بن عمر [روایت شده است] که رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس قبر مرا زیارت کند، برای او شفاعتم واجب می‌گردد».

//ص ۳۲۱//

۲. رسول خدا (ص) فرمود: «کسی که به عنوان زائر نزد من آید، به گونه‌ای که [هیچ انگیزه‌ای] او را وادار [به آمدن نزد من] نکرده باشد مگر زیارت کردن من، بر من است که شفاعت کننده او در روز قیامت باشم».

۳. و از رسول خدا (ص) [نقل شده] که فرمود: «کسی که حج گزارد و مرا زیارت نکند، بر من جفا کرده است (دوری کرده و بی‌زاری جسته است)».

۴. و از رسول خدا (ص) [روایت شده] که فرمود: «کسی که حج گزارد، سپس قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، همانند کسی است که در زمان زندگی‌ام مرا زیارت کرده باشد».

عبد الرحمان جزیری گفته است:

زیارت کردن قبرها مستحب است؛ به دلیل پند گرفتن و یادآوری آخرت. از نظر حنفیه و مالکیه، زیارت قبرها در روز جمعه و یک روز پیش و یک روز پس از آن، مورد تاکید قرار گرفته است؛ و حنابله و شافعیه با این تاکید، مخالفت کرده‌اند. حنابله گفته‌اند: زیارت [قبرها] در روز خاصی تاکید نمی‌شود، و شافعیه گفته‌اند: از عصر روز پنج‌شنبه تا طلوع آفتاب روز شنبه تاکید شده است؛ و برای این حکم (نظر شافعیه)، نزد مالکیه [نیز] دیدگاه راجحی وجود دارد.



## جلسه ۱۶

## وهابیت و زیارت قبر پیامبر (ص)

ابن تیمیه و کسانی که در اغراق گویی نسبت به حرام بودن زیارت قبر پیامبر (ص) از او پیروی کرده‌اند، به حدیثی که از ابو هریره از رسول خدا (ص) نقل شده استدلال کرده‌اند: «راه سفر در پیش گرفته نمی‌شود مگر به سوی سه مسجد: این مسجد من (مسجد النبی) و مسجد الحرام و مسجد الأقصی».

//ص ۳۲۲// ابن تیمیه این حدیث را تفسیر کرده و گفته است: این حدیث صحیح است ... پس اگر فردی نذر کند که در مسجد یا مشهدی<sup>۱</sup> نماز گزارد یا در آن معتکف شود، و به سوی آن [مسجد یا مشهد] سفر کند، درحالی که غیر از مسجدهای سه‌گانه باشد، این نذر بر او واجب نمی‌گردد.

و در پاسخ او می‌گوییم: فرض کنیم متن حدیث عبارت باشد از: «راه سفر در پیش گرفته نمی‌شود مگر به سوی سه مسجد ...»؛ مسلم است که «إلّا» از ادات استثنا است، و باید یک مستثنا منه وجود داشته باشد، و لازم است آن مستثنا منه معین شود. با توجه به اینکه مستثنا منه در این متن وجود ندارد، لازم است که آن را در این کلام، در تقدیر بگیریم.

## مذهب (روش) اهل بیت (ع)

به پیروی از پیامبر (ص)، مستحب بودن زیارت قبرها در روز دوشنبه و سپیده‌دم شنبه، تاکید شده است؛ چراکه پیامبر (ص) در میان گروهی از اصحابش شامگاه هر پنج‌شنبه، به طرف بقیع اهل مدینه خارج می‌شد؛ پس می‌گفت: سلام بر شما ای اهل این اقامت‌گاه - سه بار - [و می‌گفت]: خداوند شما را رحمت کند - سه بار - ...

اما شیعه قبرهای امامان خود را چگونه زیارت می‌کند؟

نمونه‌های فراوانی از زیارت‌ها که شیعه امامیه از ائمه اهل بیت (ع) به ارث برده، وجود دارد؛ و آنچه در این زیارت‌ها مورد توجه قرار گرفته، مناسبت [محتوا و نحوه زیارت] با شخصی است که زیارت می‌شود.

و کسی که این نمونه‌های از زیارت‌ها، و آنچه به‌طور خاص مورد اعتماد است ملاحظه کند، درمی‌یابد که آنها در پرورش دادن اعتقاد به توحید و استوار کردن آن در عقل و جان زائر، دارای ارزش هستند؛ هم‌چنان که این زیارت‌ها عبادتی است که در پرورش روح ایمان به خدا و گرایش به سوی او سهیم است.

//ص ۳۲۳// و از این زیارت‌ها، زیارت معروف به «زیارت امین الله» است؛ و آن زیارتی است انباشته از قدرت معنا و سلامت مفهوم و زبان توحید و هماهنگی با روح و برانگیختن احساسات؛ و تابلوی جاودانه‌ای است که شیعه امامیه به آن می‌بالند و آن را با حفظ کردن (از بر کردن، به حافظه سپردن) نگهداری کرده‌اند؛ به‌خاطر ارزشی که این زیارت، در ارتباط دادن مسلمان با خدا و اولیای او دارد.

صاحب کتاب بحار الانوار (علامه مجلسی) می‌گوید:

زیارت امین الله از بهترین زیارت‌ها از نظر سند و متن است، و از جابر از امام باقر (ع) روایت شده است، و

<sup>۱</sup> . بارگاه، محل حضور و توجه مردم.

امام زین العابدین (ع) با این زیارت، جدش امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع) را زیارت کرده است: سلام بر تو ای امین خدا بر روی زمینش، و حجّت او بر بندگانش، ... خدایا! قرار ده نفسم را آرام در برابر تقدیر تو، خشنود به قضای تو، ... خدایا! دل‌های فروتنان، سرگردان به سوی توست، و راه‌های مشتاقان به درگاہت نمایان است، ... خدایا! پس دعایم را مستجاب کن، و ستایشم را بپذیر، و بین من و اولیایم جمع کن، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، تو ولی نعمت‌ها و نهایت آرزو و هدف امید منی، در بازگشت‌گاه و محلّ اقامتم.

همچنین پدیده زیارت قبرها به جامعه دینی محدود نمی‌شود؛ بلکه شامل تمامی جوامع انسانی می‌شود، و شریعت مقدس [اسلام] آن را تایید کرده و مورد توجه قرار داده است؛ چون از [سیره] رسول اکرم (ص) ثابت شده است که او قبرهای مردگان را زیارت می‌کرد، مانند قبر مادرش و قبر مردگان در بقیع؛ سیره مسلمانان [نیز] بر زیارت قبر انبیا و صالحانی که از دنیا رفته‌اند استمرار داشته است، از زمان زندگانی رسول خدا (ص) و بعد از رحلت ایشان، تا به امروز. اما مشروعیت زیارت قبر رسول اعظم (ص)، با دلایل قرآنی و با روایات شریفی اثبات شده است. این دلایل اختصاص به [دوره] زنده بودن رسول و [یا صرف] درخواست از او ندارد؛ بلکه به بعد از رحلت ایشان و درخواست از ایشان با انواع دعاها [نیز] کشیده شده است. سخن ابن تیمیه در اینکه زیارت قبر رسول (ص) را حرام نموده، صحیح نیست؛ زیرا با قرآن کریم و احادیث نبوی و سیره مسلمانان و اجماع علما بر استحباب آن، مخالف است.

